
پیرامون
معرفت
امام
علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

پیرامون معرفت امام علیه السلام

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیرامون معرفت امام علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : صافی گلپایگانی، لطف الله ۱۲۹۷ – عنوان و نام پدیدآور : پیرامون معرفت امام/ لطف الله صافی گلپایگانی. مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری : ۹۶ص. فروست : سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ ۸. شابک : ۱۰۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۳۰۲- وضعیت فهرست نویسی : فاپا یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.۹ موضوع : امامت شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم) رده بندی کنگره : PB۳۲۲ /ص۲پ۹ ۰۹۳۱ رده بندی دیویی : ۵۴/۷۹۲ شماره کتابشناسی ملی : ۹۶۹۴۹۱۲

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاه والسلام علی صاحب لواء الحمد والمقام المحمود أبی القاسم محمد وآله الطیبین الطاهرین.

اللهم صل علی الکهف الحصین وغیاث المضطر المستکین حجتک وکلمتک وناموسک الاکبر الامام المهدی المنتظر.

اللهم عجل فرجه، وسهل مخرجه واجعلنا من أنصاره وأعوانه، والفائزین بلقاءه.

قال رسول الله علیه السلام:

من مات ولم یعرف امام زمانه فلیمت ان شاء یهودیاً وان شاء نصرانیا [۱].

رسول خدا علیه السلام فرمود:

«هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد پس باید بمیرد اگر خواست یهودی و اگر خواست نصرانی».

پاورقی

[۱] رساله «المسائل الخمسون» فخر رازی، مسأله۴۷ این رساله در ضمن کتابی به نام «مجموعه الرسائل» در مصر در ۱۳۲۸ هجری در مطبعه علمی کردستان چاپ شده و این حدیث در صفحه ۴۸۴ این کتاب است.

پیشگفتار

بدون شک معرفت امام زمان و ولی عصر و رهبر امّت بر حسب دلائل محکم عقلی و روایات معتبر، یکی از مهمترین مسائل اسلامی است که در تمام ادوار و اعصار مورد توجه بوده و بُعد سیاسی آن در نظام حکومتی اسلام نقش تعیین کننده دارد.

معرفت امـام، امان از ضـلالت و گمراهی، و موجب تقرّب به خداونـد متعال و ترقّی و کمال نفس است، و بـدون معرفت امام و ولی امر هیچ طاعت و عبادتی مقبول نیست [۱].

در هیچ عصـر و زمانی، زمین از وجود حجت یعنی پیغمبر یا امام خالی نخواهد ماند، و هیچ کس وارد بهشت نخواهد شد مگر آنکه امامان را بشناسد و امامان نیز او را بشناسد.

با توجه به این اهمیت وبا اعتراف به اینکه از معرفت کامل امام عاجزیم به امید آنکه این نوشتار در بعض نواحی و ابعاد

معرفت امام موجب افزایش بینش و مزید بصیرت گردد مطلب معرفت امام را چنانکه بزرگان و علماء مطرح فرموده اند تحت دو عنوان امامت عامه و امامت خاصه بررسی می نمائیم.

پاورقی

[۱] روایات در این معنی بسیار و متواتر است. از جمله از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمود:

«لو أن رجلاً عمر ما عمر نوح فی قومه ألف سنه إلا خمسین عاماً یصوم النهار، ویقوم اللیل فی ذلک الموضع (یعنی بین الرکن والمقام) ثم لقی الله بغیر ولایتنا لم ینفعه ذلک شیئاً = اگر شخصی بقدر آنچه نوح در قوم خود عمر کرد (نه صد و پنجاه سال) عمر نماید و روزها را روزه بگیرد و شبها را در بین رکن و مقام به نماز و عبادت بایستد و خدا را ملاقات کند بدون ولایت ما این اعمال چیزی را به او نفع نخواهد داد».

واز جمله حدیثی است که اخطب خوارزم در مناقب و ابن حجر در لسان المیزان جلد پنجم و علاّمه حلّی رضوان الله تعالی علیه، در ششمین دلیلی که در منهاج الکرامه بر وجوب پیروی از مذهب امامیه فرموده است از حضرت رسول صلی الله و علیه و آله روایت کرده است که فرمود:

«یا علی اگر بنده ای بندگی خدا را بنماید مثل آنچه نوح در قومش بود و برای او مثل کوه اُحد طلا باشد و در راه خدا انفاق نماید، و عمرش طولانی شود تا هزار حج پیاده به جا آورد و سپس بین صفا و مروه مظلوم کشته شود اگر ولایت تو را نداشته باشد بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل آن نخواهد

شد».

از اینگونه روایات بسیار است که در اینجا در مقام نقل آنها و شرح و تفسیر مضامین آنها به نحوی که استبعاد نواصب و دشمنان اهل بیت: و کسانی که کمتر با این احادیث آشنائی دارند مرتفع شود نیستیم. اجمالاً از این روایات اهمیت امر ولایت در اسلام معلوم می شود و اگر کسی بخواهد به فیض مطالعه این روایات نایل شود می تواند هفتاد و یک روایت از آنها را در کتاب امامت بحار الانوار جلد ۲۷ مطالعه نماید.

اینجا مناسب است برای روشن شدن قلوب دوستان و شیعیان اهل بیت: ابیاتی را از استاد الکل خواجه طوسی علیه الرحمه که مضمون این روایات است یاد آور شویم:

لو ان عبداً أتی بالصالحات غدا وودّ کل نبی مرسل و ولی

وصام ما صام صوام بلا ملل وقام ما قام قوام بلا کسل

وحج کم حجه لله واجبه وطاف بالمبیت طاف غیر منتحلی

وعاش فی الناس آلافاً مؤلفه عار من الذنب معصوماً من الزلل

ما کان فی الحشر یوم البعث منتفعا الا بحب أمیر المؤمنین علی

به تمام این ابیات در روضات الجنات مراجعه شود.

امامت عامه

همانگونه که در باب نبوّت در بحث نبوّت عامّه از این پرسش می شود که چرا به وجود سفیر و واسطه بین خدا و خلق که به آن نبی و رسول و پیغمبر می گوئیم نیازمندیم، و پیغمبر باید واجد چه اوصافی باشد؟ و از چه راهی باید پیغمبر را شناخت؟ در باب امامت عامّه نیز این سؤالات مطرح می شود که جامعه چرا نیازمند به وجود حجّت و امام است؟ و مفهوم امامت چیست؟ و امام باید چه اوصافی داشته باشد و چرا باید

امام را شناخت؟

بـدیهی است در اینگونه پرسـش هـای عـامّ که در بـاب نبوّت و امـامت مطرح می شود معرفت شـخص پیغمبر و امـام مورد نظر نیست زیرا تا به این پرسشـهای عام پاسخ داده نشود پرسش از شخص امام قابل طرح نیست لذا پس از دریافت پاسخ به پرسـش هـائی که در مبحث نبوّت عـامّه و امـامت عـامّه است بر اساس آن بحث نبوّت خاصّه و امامت خاصّه جلو می آیـد و پرسـش از شخص پیغمبر و امام عنوان می شود.

عمده مطلب و مواردی که در بحث امامت عامّه زیر پرسش و سؤال قرار می گیرد چند پرسش زیر است:

۱ نیاز جامعه به مرکز رهبری و اجرائی و نگهبان مصالح عموم

۲ شناخت مفهوم امامت

۳ شرایط و اوصاف امام

۴ برنامه نصب و تعیین امام

۵ وجوب اطاعت امام

۶ وجوب معرفت امام

۷ راههای شناخت امام

بدیهی است که در باب امامت، مسائل بسـیاری، زیر سؤال قرار می گیرد که با مراجع به آیات قرآن مجید و احادیث (کتابهای حجّت جوامع حدیث) و کلمات و نظرات علمای بزرگ به همه آن سؤالات پاسخ داده می شود و علّت اینکه این چند پرسـش را بالخصوص در اینجا مطرح می کنیم این است که عمده اختلاف نظر و اختلاف مذاهب و امامت بر سـر پاسخ به این پرسشها است و وقتی به این پرسشها پاسخ داده شد راه دریافت جواب سؤالات دیگر معلوم خواهد گردید.

پاسخ به برخی از این پرسشـهای هفتگانه از جهت وضوحی که دارند و به علّت عدم تعارض با سـیاست اهل ریاست مثل مسأله نیاز جامعه به مدیر و رهبر، و لزوم گزینش امام و وجوب معرفت و

وجوب اطاعت امام، به بررسی و کاوش زیاد نیاز ندارد. ولی برخی دیگر به واسطه اینکه مربوط به بُعد سیاسی امامت است بررسی در آن گسترش یافته و مورد بحث و نظر و اختیار آراء و مذاهب متعارض شده است. مثل بحث شناخت مفهوم امامت و بحث برنامه گزینش امام، و بحث اوصاف و شرایط امام، و راههای شناخت و معرفت امام.

این بحثها به این ملاحظات است که این مطالب مطرح افکار و آراء بزرگترین شخصیتهای علوم معقول و کلام قرار گرفته، و بزرگانی مانند خواجه طوسی که اندیشه توانایش دشوارترین مسائل فلسفی و ریاضی را حل کرده و معضلات و پیچیدگی های آنها را بر طرف نموده و باید مثل او را عقل مجسم و تبلور فلسفه و حکمت نظری دانست که مسائل امامت را در کتابهای متعدد بررسی و شناسائی نموده و پیرامون آن تحقیق و اظهار نظر کرده است، و مثل شیخ الرئیس ابو علی سینا که شهرتش در فلسفه و معقول و طب، جهانگیر می باشد در کتاب شفا، مذهب شیعه را در گزینش امام تصویب و تأیید نموده است.

و نیز علّامه حلّی که از نوابغ بزرگ فکر بشری است [۱] و در امامت آثار متعدد و تحقیق و پر محتوایش همواره مورد استفاده بوده و هست در کتاب «الفین» در یک مسأله از این مسائل که لزوم نصب امام از جانب خداوند متعال است یک هزار دلیل اقامه کرده است که الحق باید گفت علّامه حلّی از معجزات مکتب اهل بیت: می باشد. یک هزار دلیل، یک دلیل و چند دلیل و ده دلیل و صد دلیل نیست، یک هزار

دلیل است.

اینک بحث امامت عامّه را تحت عنوانها هفتگانه ای که به آن اشاره شد بطور مختصر بررسی می نمائیم و از خداوند متعال توفیق و یاری می طلبیم.

پاورقی

[۱] مرحوم دانشمند معاصر شعرانی در توصیف و بیان عظمت مقام علمی علامه حلّی کلامی لطیف دارد و می گوید: به راستی باید گفت پس از ائمه معصومین: در شیعه عالمی به بزرگی او نیامده بلکه در میان اهل سنت نیز مانند او نمی شناسیم.

امام فخر رازی با اینکه در احاطه به علوم ضرب المثل کم نظیر بوده و چنانکه گفته اند:

گر کسی از علم با تمکین بدی فخر رازی رازدار این بدی

امّا چون علامه حلّی را با او قیاس کنیم وسعت علم او بسیار از فخر رازی بیشتر است با این مزیت که علامه به دقت حقایق هر علم را یافته و امّا فخر رازی الفاظ و اصطلاحات را حفظ کرده و در معنی مردّد مانده و تشکیک کرده است. علامه را در فقه باید با سید مرتضی و شیخ طوسی قیاس کرده و در حکمت با خواجه نصیر الدین طوسی و در ریاضی همتای ابو ریحان بیرونی شمرد، و در تحقیق عقلی و تتبّع، قرین ارسطو و در هر فن، قرین بزرگترین مرد آن فنّ. پس بی شبهه بزرگترین علمای اسلام از سنّی و شیعه است، گر چه در فقه، تبرز داشت امّا دقت دانند که استادی او در هیچ فن کمتر از فقه نبود، و یکی از افتخارات عرب و شرف امت اسلام است.

نیاز جامعه به مرکز و مدیر

بشر همیشه به این مسأله شناخت داشته است که جامعه و حتّی عائله چند نفری اگر بخواهند با داشتن حقوق

متقابل و تبادل دست رنج ها، و همکاریهای سالم و سازنده و روابط متعادل، و آسایش بخش، زندگی کرده و از نظم و ترتیب و امنیت و رفاه لازم بر خوردار باشند به دو چیز نیاز دارند:

۱ قانون جامع و برنامه های کافی

۲ مدیریت و زمامداری و مرکز تصمیم گیری و اجرائی مورد اعتماد

بدیهی است که بدون مدیریت صالح و قاطع و نظام اداره، رفاه و امنیت و مقاصد اساسی دنیا و آخرت انسان حاصل نمی شود. بشر، هم طعم تلخ بی نظمی را چشیده است و هم اثر موافق و مساعد نظم و ترتیب را دیده است، لذا مدیریتی را که حافظ نظم و مجری عدالت، و نگبهان مصالح و پاسدار حقوق عموم باشد لازم می داند و از آن استقبال می نماید.

مدینه فاضله وقتی تشکیل می شود که افراد جامعه مانند اعضاء و قوای انسان واحد که تحت اداره و مدیریت عقل قرار دارند و وحدتشان با یک نیروی مرکزی که هر عضو و قوّه ای را به کار مناسب مأمور می سازد در تحت مدیریت مطمئن و عاقل و عادل اداره شود که جریان امور را بر سیر منطقی و متناسب قرار دهد، وبین اعضاء همکاری ایجاد کند بدون اینکه خودش را بر سائرین تحمیل نماید یا آنها را در مسیر غیر مناسب و خارج از صلاحیتشان وارد کند. واضح است هر چه این نقشه بیشتر عملی شود و هر چه مدیریت از آگاهی لازم، بیشتر برخوردار باشد اغراض صحیح انسانی بیشتر تأمین می گردد، و مشابهت نظام سیاست و اداره و تشریع به نظام تکوین بیشتر می شود.

شکل مدیریت

ظاهراً در اصل

لزوم مـدیریت، اختلاف قابـل توجهّی وجود نـدارد و تقریباً مورد اتفـاق همگان است. آنچه مورد اختلاف و محل نظر و نزاع بوده و هست شکل مدیریت است و اینکه چگونه و به چه شکل و برنامه اغراض و مقاصدی که بشر از مدیریت دارد تأمین می گردد. بـدیهی است که در این نقطه است که حسّاسیت و اهمیت مسأله مدیریت، و اختلاف آراء و برنامه ها ظاهر می شود، و اغراض سیاسـی و جـاه طلبی نیز نقش مهمی را ایفـا می نماینـد، و بر حسب مبـانی و جهـان بینی هـای مختلف، نظرات مختلف اظهار می شود که مجال شـرح و بسط و تفصیل شکلها و صورت هائی که تا کنون عرضه شده یا در خارج وجود پیدا کرده در این رساله نیست، و بطور فشرده و اختصار می گوئیم. در اینجا در دو محیط و دو جوّ می توان سخن گفت:

نخست، در محیط کسانی که یا اصـلاً به مبـدأ و عالم غیب اعتقاد ندارنـد و در تاریکی های الحاد متحیر و سـر گردان هسـتند و اگر خیلی ترقّی فکری و علمی داشـته باشـند بیش از حـدّ: (یعلمون ظـاهراً من الحیـاه الـدنیا وهـم عن الا ـخره هم غافلون) [۱] = (اکثر مردم) «به امور ظـاهری زنـد گی دنیا آ گاهنـد و از عالم آخرت بکلی بی خبرنـد». نیست، ویا اگر به مبـدأ و عالم غیب، و حتی رسالات آسـمانی معتقدند مسائل دنیا و خصوص اینگونه امور را به آن مرتبط نمی دانند و بشر را در این امور مستقل و به خود واگذار می شمارند و به اصطلاح، روحانیت را از سیاست، و دین را از دنیا جدا می دانند.

و خلاصه به هیچ گونه ترتیب و الزام دینی در این امور معتقد نمی باشند.

دوّم، در محیط اسلامی که همه چیز و همه راهها و روشها با جهان بینی اسلامی بررسی می شود و اسلام را از هر کمبود و کوتاهی و نقص منزّه می داند و سیاست و حکومت را از اسلام جدا نمی سازد و اسلام را فراگیر همه مسائل زندگی بشر می شناسد در چنین جوّی باید نظام حکومت را از کتاب و سنت و تعالیم اهل بیت پیغمبر صلی الله و علیه و آله که عدل قرآن مجیدند و تمسّک به آنها امان از ضلالت است گرفت.

علیهذا ما بر حسب هر یک از این دو جوّ، جداگانه بررسی را آغاز می کنیم و اوّل شکل مدیریت را در محیط های الحادی و آن محیطهای ایمانی که دین را از دنیا، و سیاست را از دیانت و روحانیت جدا می دانند بررسی کرده وبا صاحبان این افکار به مباحثه می نشینیم.

در این محیط می گوئیم ایدئولوژی و مبانی عقیدتی و فکری ما که به اصطلاح زیر بنا است با شما فرق جوهری و بنیادی دارد، می گوئیم انسان خودش مالک خودش و مالک جانداران و اشیاء دیگر هر چه باشند نمی باشد و خدا مالک همه و صاحب اختیار همه است و بر همه چیز و همه کس و کل امور ولایت دارد و مدیریت حقیقی با او است که خالق و آفریننده و روزی دهنده و عالم به همه مصالح و مفاسد است و حکیم و خبیر و لطیف و منعم و محسن و رحمان و رحیم و دارای تمام صفات

کمالیه و اسماء الحسنی است.

از این جهت ولایت هر کس، حتّی بر خودش و هر مداخله و تصرّف در امور دیگران بدون اینکه به اذن خدا و از جانب او و انفاذ اوامر و تشریعات او وعمل از جانب او و برای طاعت و فرمانبری او باشد اعتبار نداشته وبه هیچ وجه قابل توجیه نیست.

با آنانکه به عالم غیب و رسالات آسمانی نیز معتقدند این سخن را داریم که رسالات آسمانی که برای اصلاح بشر و تکمیل او است باید کامل باشد و نمی توان در رسالات آسمانی نقصی فرض نمود، و اگر در رسالات آسمانی، صلاح امور دنیای بشر منظور نشده باشد خلاف مبانی عقیدتی اسلامی است. اسلام دین عبادت و سیاست و نظام فکر و عمل و اجتماع و اداره و همه شؤون است پس با هر یک از این دو طرز تفکر مخالفت داریم:

با تفکر نخست، مخالفت ما مخالفت موحّد با مشرک و مؤمن با ملحد و اختلاف دو جهان بینی متضاد است.

وبا تفکر دوّم، اختلاف در شناخت ایدئولوژی و جهان بینی واحد است که وقتی شناخت کامل شد و ایدئوولوژی و جهان بینی خود را کامل کنیم اختلاف مرتفع می شود.

جهان بینی اسلامی وخدا شناسی و ابعاد ایمان به توحید اگر درک شود خود به خود بطلان اینگونه نظامها که منفک از توحید و حاکمیت خدا است ظاهر می شود.

مع ذلک وبا صرف نظر از این اختلاف بنیادی و عقیدتی، شایان توجه است که این رژیمهائی که تعهّد دینی در آنها نیست به هر شکل و عنوان که باشند دیکتاتوری و سلطنت مطلقه یا دموکراسی وبه اصطلاح حکومت مردم بر مردم

یـا اسـتبداد پرولتاریـا و حزبی و هر صورت دیگر قابـل اعتمـاد نمی باشـد و حـتی رژیم دموکراسـی علاـوه بر اینکه انتخابـاتش چنـانکه در نظامهای دموکراسـی دیـده می شود در محیط آزاد و دور از شـهوات و اغراض پلیـد و استضـعاف گرانه انجام نمی شود و فواحش و روسپی هـا و رقّاصه ها و تبلیغات شـهوت انگیز در پیروزی نامزدها نقش مؤثر دارنـد. چنانکه سـرمایه داران و صاحبان کارخانه ها نیز انتخابات را در اختیار می گیرند و در واقع، مبارزات انتخاباتی مبارزه بین سـرمایه داران معینی است که بر بازرگانی و کارخانه ها و بانکها و امور اقتصادی سـلطه دارند علاوه بر این معایب که هر نظام به اصـطلاح دموکراسی به آن آلوده است این نظام هم در متن و هویّتش در حدّی استبدادی است و بر آن کسانی که این نظام را نمی پذیرند تحمیل است.

مثلاً هر کسـی ملزم است در کالیفرنیا قوانین آمریکا را رعایت نمایـد و حق تخلف پـذیری برای او اعتبار نمی شود امّا این الزام بر پـایه چه اسـاس و منشـأئی است؟ و چرا بایـد اکثریت به معنـای عام یعنی اکثریتی که نظام اقلیت و اکثریت را پـذیرفته اسـت اقلّیتی را که این نظام را صحیح نمی داند ملزم به تسلیم سازد؟

جز یک سلسله سخنانی که به حفظ منافع و شهوات اکثریت مربوط می شود پاسخ ندارند.

در این نظامها، حق، مفهوم ثابتی نـدارد و همان است که اکثریت آن را حق بداند و لذا آن را بر اقلیت تحمیل می کند هر چند اقلیت معتقد باشد که مفهوم حق ثابت و غیر قابل تغییر است. اقلیت در این نظامها در

تخلّفاتش از قانون مجرم واقعی و متخلّف حقیقی که در عرف اخلاق و فطرت انسان محکوم باشد نیست و حتی به نظر اکثریت هم نمی توان فرد متخلف را چنانکه در نظامات دینی قابل نکوهش است نکوهش کرد بلکه حکم به کیفر و نکوهش، یک امر قراردادی است که اکثریت به ملاحظه مصالح خودش خود را متعهّد می داند که به آن عمل کند، و به اقلیت هم که آن را خلاف مصلحت خودش و بلکه اکثریت می داند تحمیل می کند و خلاصه این نظام نیز به اساس اینکه حق با زور است هر چند زور اکثریت باشد ارتباط پیدا می کند.

و اشکال دیگر کلّ این نظام هائی که بر اساس ایدئولوژی های مثبت و ایمانی [۲] نباشد این است که پشتوانه معنوی که موجب تعهد نفسی و پیش خود شود ندارند، و لذا می بینیم در همین کشورها، با یک کودتای نظامی وضع عوض می شود و هیچ کس هم نمی گوید که این نظام غیر قابل تغییر بود و حال که نظام جدید مستقر شده آن نظام هم چنان اعتبار دارد و باید مطاع و متبع باشد به عکس نظامهای دینی مثل نظام امامت که ملاحظه می کنید با اینکه چهارده قرن بر آن گذشته است و جز در عصر شخص رسول خدا صلی الله و علیه و آله و پنج سال حکومت علی علیه السلام و شش ماه حکومت امام حسن علیه السلام استقرار نیافت همچنان باقی است و هیچ وقت معتقدان به این نظام تسلیم نظامات دیگر نشده، و نظام امامت را ساقط و منقرض شده ندانستند بلکه بر این

عقیـده اسـتوار ماندنـد و در همین حکومتهـا هم در عین اینکه تحت سـلطه زور و دیکتاتوری حکام جور بودنـد از نظام امامت پیروی می کردند، و در دوره غیبت کبری هم به علمای عامل و مجتهدین عادل در امور خود مراجعه می نمودند.

پاورقی

[۱] سوره روم، آیه۷.

[۲] مبانی عقیـدتی و ایدئولوژی بر دو نوع می باشد: مبانی مثبت و ایمانی، و مبانی منفی و سـلبی، و به عبارت دیگر ایدئولوژی معنوی وا ایدئولوژی مادّی. ایدئولوژی های مادی، سلبی است و بیش از این نیست که همه چیز عین عالم مادّی است و ما وراء آن چیزی نیست و هر چه هست مظاهر مادّه و تغییرات و تبادلاتی است که در آن ظاهر می شود. این گونه ایدئولوژی، جز نفی و سـلب مفهومی نـدارد زیرا جهـان مـاده و مظـاهر مختلف و تغییراتی که در آن ظـاهر می شود قابل انکار نیست و وجود عالم مـادّی در مقابـل قـائلین به عـالم غیب ایـدئولوژی نیست بلکه ایـدئولوژی یـک فرد مادی این است که هر چه هست همین ماده است و ما وراء آن چیز دیگر نیست و همین است که مادی نمی توانـد آن را اثبات کند و نمی تواند به عنوان ایدئولوژی آن را عرضه بدارد. وجود جهان مادی ثابت است و کسی را در آن حرفی نیست و در نفی و اثبات آن اختلافی نمی باشد که قائل به وجود آن، آن را ایـدئولوژی خود بدانـد. آنچه مورد اختلاـف است انحصار عالم وجود و هستی به عالم ماده و نفی عالم غیب است که مادی برآن اصرار دارد و موحد و خدا پرست آن را ردّ می

کند و

به عالم غیب نیز معتقد است بنابر این اولاً ایـدئولوژی مادی که انکار عالم غیب باشد قابل اثبات نیست تا به توان آن را زیر بنا قرار داد و بر اساس آن نظام و قانون پیشـنهاد کرد و ثانیاً نفی و سلب چون چیزی نیست، به فرض اثبات هم زیر بنا قرار داد و بر اساس آن نظام و قانون پیشنهاد کرد و ثانیاً نفی و سـلب چون چیزی نیست، به فرض اثبات هم زیر بنا نمی شود، و اگر بگویند زیر بنـا عقیـده به انحصـار وجود به عالم مادّی است می گوئیم این عقیـده در انسان هیـچ گونه تعهـدی نمی آورد و برای خود عالم مادی به این تفسیر احترامی نمی توان ثابت کرد تا چه رسد برای عقیده به آن.

نظامات دیگر

آنچه گفته شـد، پیرامون نظامـات به اصـطلاح دموکراسـی است که تقریبـاً بیشـتر نظامـات کنونی جهـان مـدّعی آن هسـتند امّا نظامات دیگر مثل نظامات کمونیستی و تک حزبی معایب و مفاسدشان بیش از اینها است.

در این نظامـات، دیکتـاتوری و بی اعتنائی به حقوق بشـر و کرامت و حریت انسان به گونه بی سابقه ای جریان دارد و عـده ای که گـاه شـماره آنهـا به ده در صـد دیگران نمی رسـد مالـك الرقـاب و مطلـق العنـان هسـتند. و به اسم حزب و ترقّی، بـدترین تجاوزات را به حقوق دیگران معمول می دارنـد، و اگر در آنجاها اکثریت، اقلیت را ملزم به قبول تصـمیمات خود می کنند در اینجاهـا اقلیت زورمنـد و سـلطه گر و خون خوار بر اکثریت تحمیـل شـده و خود را قیم و مالـك و صاحب اختیار اکثریت قرار داده است.

و خلاصه

دنیا در بین سلطه جویان این نظامها، بدترین حالات را می گذارند و دست رنج زحمتکشان و کشاورزان و کارگران، صرف تقویت تسلیحات پاسداری از این حکومتهای فاسد می شود و هزینه هائی که اگر به مصرف نیازمندیهای بشر می رسید امروز صدها میلیون انسان با رنج و درد گرسنگی و بیماریهای گوناگون و کمبودها و فشارهای طاقت فرسای تأمین معاش ابتدائی دست به گریبان نبودند.

به نظر می رسد که سخن گفتن از معایب و مفاسد این نظامها و مکتب ها توضیح واضح باشد، و اگر رسانه های گروهی و مطبوعات در اختیار انسانها، و افکار سالم بود، احدی به این نظامها گرایش پیدا نمی کرد و فریب زمامداران آنها را که هر روز در نقطه ای از جهان، مثل فلسطین و افغانستان و لهستان و اریتره و نقاط دیگر به وحشی ترین جنایات دست می زنند نمی خورد [۱].

فقط در اینجا آنچه باید توضیح داده شود در باره آن دسته نظامات سوسیالیستی و دموکراسی است که می خواهند با حفظ دین و به قول خودشان عدم تعرّض به عقاید مذهبی و احترام از نظامات عبادی و اخلاقی و آزادی تبلیغ دین و رفتن به معابد، موجودیت داشته باشند و دین را در معابد و پرداختن به اخلاق فردی و عبادات، منحصر و محبوس سازند. و نزدیک به یک قرن است که استعمارگران کوشش می کنند آن را به مسلمانان نیز به قبولانند و آنان را که از این نظرها و آراء ضد اسلامی طرفداری می کنند روشنفکر و متعهد و متجدد و مترقی می خوانند.

در اینجا توضیح می دهیم اگر مقصود این است که

سوسیالیسم و دموکراسی و حاکمیت ملی، با دین معارضه ای ندارنـد و هر دو می توانند پا به پای یکدیگر به پیش بروند زیرا قلمرو سیادت و مـداخله آنها با هم ارتباط ندارنـد قلمرو نظام هر گونه که باشد حکومت و سیاست و بازار و خیابان و اداره و کارخانه و قضاوت و قانون و اینگونه امور است؛ و قلمرو دین، کلیسا و معبـد و اخلاق و نوع پروری و کارهای بشـر دوسـتانه و نیایش و پرسـتش است. پاسخ می دهیم این بر حسب تفسیر نادرستی است که شما از دین می نمائید و این عین تخطّی و تجاوز به قلمرو دین است.

این تفسیر اگر بـا آنچه مسیحیان به آن معتقدنـد و آن را تعلیمـات مسـیح می داننـد مطابق باشـد با رسالات آسـمانی از جمله رسالت مسیح و خصوصاً با رسالت اسلام که جهانی است و بیشتر احکام و تعلیمات آن مربوط به اموری است که شما آن را از قلمرو دین خارج می شمارید مخالف است و هر مسلمانی با قاطعیت آن را ردّ می کند.

اسلام هرگز اجازه نمی دهـد که در کوچکترین احکـام و برنـامه هایش، تحریف و تغییری داده شود و حتی حکم مستحب و مکروه آن را واجب یا حرام یا مباحش را مکروه یا مستحب بگویند:

حلال محمد صلی الله و علیه و آله حلال الی یوم القیامه وحرام محمد صلی الله و علیه و آله حرام الی یوم القیامه.

و اگر مقصود این است که در قوانین و احکام و نظامات مالی و قضائی و کلیه امور، قانون اسلام جاری باشد و فقط در انتخاب حکومت، نظام اکثریت را بیاورند و

به روش دموکراسی و حاکمیت ملی و حکومت مردم بر مردم بروند، و این نظر را بپذیرند که اسلام در امر رژیم و نظام اداره ساکت است و در عین حال که اطاعت از اولی الامر به صریح قرآن مجید واجب است در طرز تعیین ولی امر و روش مدیریت جامعه پیشنهاد و دستوری ندارد.

چنانکه اخیراً هم بعضی به اصطلاح روشن فکران اهل سنّت و نیز نظر به اینکه جریان خلافت را در صدر اسلام نتوانسته اند بر پایه یک برنامه معین قرار دهند و از سوی دیگر نیز نمی خواسته یا مصلحت ندیده اند که آن جریانها را که موجب خانه نشینی امام منصوص گردید غیر شرعی اعلام کنند همین نظر را اظهار نموده که در امر زمامداری دستور و برنامه شرعی وجود ندارد و مردم، خود باید این مشکل را در هر عصر به هر شکلی که صلاح دیدند علاج نمایند که طبعاً یکی از این شکلها هم نظام اکثریت می باشد.

و شگفت انگیز این است که بعضی شیعه زاده های به اصطلاح روشن فکر نیز چون دیده اند نصوص بسیاری را که بر خلافت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام و تعیین آن حضرت به جانشینی پیغمبر صلی الله و علیه و آله دلالت دارد و نظام شورائی و حکومت مردم بر مردم را در اسلام بی موضوع می سازد نمی توانند انکار کنند، طرح دیگری ریخته و نظر دیگری اظهار نموده اند که هم غرب زده ها و شیفتگان نظام شورائی و اکثریت و دموکراتیک را راضی کنند، و هم در محیط شیعه، معتقدان به نظام امامت را اگر بتوانند اغفال

نمایند.

از سخنان این شخص استفاده می شود که گزینش های متعدّد پیغمبر اسلام صلی الله و علیه و آله و تعیین های رسمی و اعلام های مکرر آن حضرت که در کمل صراحت، امیر المؤمنین علی علیه السلام را به امارت مؤمنین و امامت و ولایت منصوب داشته است معرّفی است و نصب و تعیین نیست و اصلاً رژیم امامت یک رژیم موقّت است و مقدمه نظام شورائی است و برای اینکه بچه های آشنا به اصطلاحات غرب و شرق گفتارش را بپذیرند امامت را به رژیمهای انقلابی سفارش شده در کنفرانس «باندونک» تشبیه کرده که رهبر انقلاب برای اینکه جامعه هنوز آمادگی آن را نیافته است که کارش به خودش واگذار شود یک نفر را که از همه بیشتر آگاه به انقلاب و اهداف آن باشد و بتواند مردم را در مسیر انقلاب رهبری کند به مردم معرّفی می نماید.

این مضمون دو نظر روشن فکرانه در محیط سنّی و تشیع است. امّا پاسخ به این دو نظر:

پاسخ به نظر اوّل این است که مهمل گذاردن چنین امر مهمی که در امور دنیا و بلکه آخرت مردم امری به اهمیت آن کم پیدا می شود خلاف لطف و اوصاف کمالیه خدا و خدائی خدا است و علاوه، اقرار به نقص دین است که به صریح آیه (الیوم أكملت لكم دينكم) [۲] کامل گردیده است و چگونه می شود که معرفت امام با این همه تأکید واجب شده باشد و اطاعت امام نیز بر حسب: (أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأُولی الامر منکم) [۳] واجب شده باشد امّا امامی که باید شناخته شود معرفی نشده باشد و

ولی امری که اطاعت از آن واجب است معلوم نشده باشد این نظر چنانکه قبلًا به آن اشاره کرده و بعد هم اشاره می نمائیم کاملاً غیر منطقی است و قابل قبول نیست.

و امّا پاسخ به نظر دوّم این است که اولاً اصولاً نظام دموکراسی و حکومت مردم بر مردم با شرایع ابراهیمی و توحیدی خصوصاً اسلام که ابعاد گوناگون توحید را شرح و بسط داده و دعوت توحیدش خالص و دور از شائبه های شرک در اختیار بشریت قرار دارد منافات دارد و قبول این گونه رژیم ها با قبول سائر نظامات اسلام مثل تلفیق بین شرک و توحید است. بین حکومت خدا بر مردم و حکومت مردم بر مردم همان فاصله است که بین حکومت خدا بر مردم و حکومت شاه بر مردم است:

(الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا أولیائهم الطاغوت) [۴].

نظام اسلام، حکومت خدا و احکام خدا است و ولایت ها هم باید از جانب او و به اذن و تشریع او باشد. ثانیاً نظام امامت نظام موقت نیست و چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بحجه [۵] = هیچ عصر و زمانی زمین خالی از وجود حجّت و امام نخواهد بود.

و ثالثاً آیاتی مثل: (انی جاعل فی الارض خلیفه) [۶] و (یاداود انا جعلناک خلیفه فی الارض) [۷] و (انی جاعلک للناس اماماً) [۸] صراحت دارند بر اینکه امامت معرفی ساده نیست بلکه جعل و انتصاب الهی است. و رابعاً این همه نصوص و روایات که در مورد امامت ائمه: رسیده است به صراحت دلالت بر انتصاب آنها

به امامت دارد و هرگز به این صورت که: آنچه از سوی خدا و پیغمبر انجام می شود معرّفی است امّا تعیین و گزینش باید از جانب مردم باشد. قابل توجیه نیست زیرا سؤال می شود اگر مردم، دیگری را به زمامداری برگزیدند آیا وجوب اطاعت خواهد داشت یا نه؟ و آیا شخص معرّفی شده بدون گزینش مردم به خصوص با گزینش دیگری، وجوب اطاعت دارد یا نه؟ و آیا خود شخص معرّفی شده باید از برگزیده مردم اطاعت کند یا نه؟

اینها سؤالاتی است که پاسخ صحیحش ردّ این نظریه به اصطلاح روشن فکرانه است.

پاورقی

[۱] اگر انسان شرافتمندی بخواهد علیه این نظامها، ادّعا نامه صادر کند باید کتابها بنویسد و سر انجام بگوید صد آفرین به عالم حیوانات درنده و شهوتران!!

همین امروز (دهم ماه مبارک۱۴۰۲) که این پاورقی را در اینجا می نویسم رادیو بی بی سی اطلاع داد که عده ای از نمایندگان کنگره آمریکا به اعتیاد و آمیزش با جوانهائی که با کنگره به عنوان نامه رسان و شغل های دیگر در ارتباط بوده اند متهم شده اند. این نمایندگان بزرگترین مجمع سیاسی جهان که در تعیین سیاستهای جهانی و نظام فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آمریکا مؤثرند و جریانهای استعمار آمریکا و جنایات آن را رهبری می نمایند و به قدرت تکنیک و صنعت افتخار می کنند این جوانها را فریب داده و به وعده ترفیع مقام و رتبه در منجلاب فساد وارد می نمایند. از این گونه خبرها از غرب و شرق متمّدن و مترقّی بسیار شنیده و می شنویم. آلبرت ماشه رهبر کمونیست های فرانسه سالها است که با زن

قانونی فرد دیگری زندگی می کند و از آن زن دو فرزند هم دارد.

نظامهای کنونی، نظام هائی است که امثال ریگان و برژنف و میتران و تاچر از آنها سر در می آورند و جنایات فلسطین و لبنان و افغانستان و نقاط دیگر را برای توسعه طلبی و استثمار انسان هائی که در انسانیت قیمت یک فردشان از تمام استعمارگران آمریکا و کمونیست های روسیه بیشتر است مرتکب می شوند و همه این جنایات را تجدّد و ترقّی گفته و به اسم صلح و همزیستی مرتکب می شوند.

[۲] سوره مائده، آیه۳.

[۳] سوره نساء، آیه۵۹.

[۴] خدا یار اهل ایمان است، آنان را از تاریکی های جهان بیرون آرد و به عالم نور برد؛ و آنان که راه کفر ورزیدند یارشان شیطان و دیو رهزن است که آنها را از عالم نور بیرون آورده و به تاریکیهای گمراهی افکنند. سوره بقره آیه۲۵۷.

[۵] نهج البلاغه، حکمت۱۳۹.

[۶] سوره بقره، آیه ۳۰.

[۷] سوره ص، آیه۲۶.

[۸] سوره بقره، آیه۱۲۴.

بررسی شکل مدیریت در محیط اسلامی

در محیط اسلامی چنانکه گفته شد در شناختن شکل مدیریت که فردی یا جمعی است و به انتخاب مردم یا انتصاب الهی است باید به کتاب و سنّت و تعلیمات و راهنمائیهای اهل بیت: که عدل قرآن مجیدند مراجعه نمود. در این محیط همه معتقدند که در اسلام در بیان هر تعلیم و ارشادی که با سعادت واقعی بشر ارتباط داشته باشد کوتاهی نشده و هر تشریعی که مورد نیاز بشر باشد انجام شده است.

با این بینش اسلامی وبا مراجعه به تاریخ اسلام و آیات قرآن مجید و احادیث شریفه، غیر از نظام امامت، مشروعیت هیچ یک از نظام هائی که در طول

چهارده قرن به دلائل زیر بر مسلمین حکومت یافته اند قابل اثبات نیست:

۱ آنـانکه در طرف مقابل نظام امامت قرار دارنـد از معرفی نظام واحـدی به عنوان نظام اسـلام عاجزنـد وبا توجیهاتی که هرگز قابل قبول نیستماننـد کسانی که خود را در مقابل قضایای واقع شـده می بینند نظامات گوناگون را که برخی از آنها در فساد کم نظیر و نمونه بوده اند شرعی شمرده یا حدّ اقل اطاعت از آنها را یک تکلیف شرعی اعلام می کنند.

این عجز و ناتوانی آنها از معرّفی نظام واحد به دو جهت است: یکی اینکه با مراجعه به کتاب و سنّت برای نظامات دیگر غیر از نظـام امـامت نمی توان مسـتند صـحیح و قـانع کننـده ای پیـدا کرد و حتی خود برقرار کننـدگان این نظامـات نیز چنین ادعـائی نکردند وبه عنوان اینکه نظامی را که برقرار کرده اند نظام شـرعی و اسـلامی است و شـکل و نوع آن از سوی شـرع معین شده آن نظامات را مطرح نساختند.

و دیگر از این جهت است که پس از رسول خدا صـلی الله و علیه و آله در اثر انحراف سیاست اسلام از مسیر امامت، حکومت، شکـل هـای مختلـف گرفت و روش و رونـد واحـدی نیـافت تـا بتـوان شـرعی بـودن آن را به گونه ای توجیه نمود بلکه در اثر صورتهای گوناگونی که حکومت به خود گرفت و بر مسـلمین در هر صورت تحمیل می شد و جز پیروان امامت کسـی آن را ردّ نمی کرد کاملاً این موضوع که اسـلام نظام حکومتی نـدارد، برای مردم قابل قبول شـد یا ناچار شدند از ترس شمشـیر، قفل خاموشی بر دهن بزنند

و از این موضوع چیزی نگویند تا گرفتاریها و محرومیتها و فشارها و زندانها و شکنجه هائی را که شیعه دیدند نبینند.

۲ چنانکه می دانیم به دنبال یک سلسله بست و بندهای سیاسی حزبی مرکب از عدّه ای که از عصر پیغمبر صلی الله و علیه و آله و خصوصاً در سالهای اخیر حیات آن حضرت برای تسلّط بر مسلمین و در اختیار گرفتن حکومت، همکاری داشتند شکل گرفت که حتی در مقام قتل پیغمبر صلی الله و علیه و آله برآمدند و پس از رحلت آن حضرت جریان سقیفه بنی ساعده [۱] را پیش آورند و اشخاصی که آن اجتماع را اداره می کردند مطلبی را که عنوان نمی کردند استدلال به سنت پیغمبر صلی الله و علیه و آله و ارشادات و اعلانهای رسمی آن حضرت بود. چون همه این را می دانستند که اگر آن مسائل مطرح شود و حکومت بر آن اساس مستقر گردد نه برای آن اجتماع موضوعی باقی می ماند و نه برای ریاست خودشان، چون آن کس را که پیغمبر صلی الله و علیه و آله منصوب و معلوم کرده بود در سقیفه شرکت نداشت و اینها هم که شرکت داشتند منصوب نبودند لذا این جاه طلبان و عاشقان حکومت، آن تأکیدات و توصیه ها و ابلاغات علنی و رسمی پیغمبر صلی الله و علیه و آله را نادیده گرفتند و در س

قیفه و بدون اینکه قبلاً نوع نظامی را که باید حاکم شود مشخص نمایند با تبانی ها و سازش های سیاسی، سعد بن عباده را که رقیب مهم شان در آن اجتماع بود کنار زدند [۲]

وبا ابو بکر بیعت کردند و سؤالات بسیاری از جمله پرسشهای زیر در این جریان بی جواب ماند:

۱ چرا این عدّه استبداد ورزیدند و بدون اینکه دیگران، مخصوصاً بنی هاشم و شخصیتی مثل علی علیه السلام را به آن اجتماع دعوت کنند و از نظرشان آگاه شوند پیش دستی نمودند؟! آیا غیر از این بود که اگر علی علیه السلام در آن اجتماع حضور می یافت امکان آنکه گروهک های سیاسی به مقاصد خود نرسند افزایش می یافت؟!.

۲ چرا بعد از مشورت های صوری نتیجه را به سایر مسلمین، در مسجد و جلسه علنی اطلاع ندادند تا همگان رأی و نظر بدهند؟!

۳ تعیین ابو بکر به خلافت بر چه اساسی بود؟ آیا بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اکثریت آنها بود؟! یا بر اساس اجماع عموم اهل حل و عقد من جمله بنی هاشم یا اکثریت اهل حلّ و عقد؟! یا بر اساس اجماع همه یا اکثریت مسلمین بود؟ اگر بر اساس اجماع اهل سقیفه یا اهل حلّ و عقد یا اجماع مسلمین بود که هیچ یک از این اجماع ها حد اقل تا مدتی حاصل نشد بنا بر این در این مدت ابو بکر بر چه اساسی مداخل در امور جامعه می کرد؟! و چرا برای او از اشخاص به زور و اکراه و تهدید مطالبه بیعت می کردند؟! و حتی تهدید می کردند که بنی هاشم را در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها به آتش خواهند سوخت؟!

و اگر اکثریت بوده این اکثریت او کجا اعتبار شرعی پیدا کرد و به فرض اینکه در سقیفه اکثریت با ابو بکر بیعت کرده

باشند با اینکه جریان معلوم نیست چرا بیعت آن اکثریت که در جنب مسلمین اقلیت بودند اساس کار شد و دیگران مجبور شدند به او بیعت کنند و سخن از دیگران گفتن ممنوع گردید؟!

این موضوع که به اتفاق اهل سنت حضرت سیده نساء العالمین، صدیقه طاهره فاطمه زهرا سلام الله علیها از حکومت ابو بکر ناراضی بود وبا حکومت او مخالفت داشت که حتی نقل می کنند تا حضرت زهرا علیها السلام زنده بود احدی از بنی هاشم و وابستگان به آنها با ابو بکر بیعت نکردند، دلیلی بر عدم مشروعیت حکومت و جواز مخالف با آن وبا وجود این، راه هر گونه توجیه شرعی برای حکومت ابو بکر بسته می شود وبه فرض اینکه محملی برای آن بتراشند موضع حضرت فاطمه علیها السلام و تصویب علی علیه السلام از آن موضع و تبعیت بنی هاشم از آن دلیل بر این است که شرعی ندانستن حکومتی مثل حکومت ابی بکر جایز است و هر کس هم به تبعیت از حضرت زهرا علیها السلام آن را شرعی نداند به خطا نرفته است و همان طور که عالم معروف شیخ حسن بناء رهبر اخوان المسلمین در عذر شیعه بر ردّ خلافت ابوبکر گفته است که: «کانت هذه عقیده فاطمه» [۳] این عقیده، عقیده فاطمه است و در برابر آن جز تسلیم و عدم اعتراض و تصویب، هیچ مسلمان معتقد به خدا و رسول چاره ای نخواهد داشت.

بالاخره از میان این بست و بندها و تبانی های سیاسی که علیه بنی هاشم و برای جلوگیری از اجرای برنامه ای که پیغمبر صلی الله و علیه و آله مقرّر

کرده بود انجام شد ابوبکر بر کرسی حکومت نشست و پیراهن خلافت و حکومت را در بر نمود و با اینکه چنانکه گفتیم معلوم نشد که بر چه اساسی حکومت او بر مردم تحمیل شد بعدها که به تدریج اعتراضات به شرعیت حکومت او، افکار را به خود مشغول ساخت جیره خواران سیاست هائی که ناچار بودند آن سنگ اساس را محکم سازند به دستور اربابان خود برای پیدا کردن دلیل بر مشروعیت آن به دست و پا افتادند و به اجماع، و حدیث: «لا تجتمع امتی علی خطاء» متشبّث شدند و گفتند امت بر خطاء اجماع نمی کنند و خلافت ابوبکر به اجماع امّت محقق شد. در صورتی که:

اولاً: صحّت صدور این حدیث ثابت نیست.

و ثانیاً: به فرض صدور، عدم اجتماع امت بر خطاء به واسطه وجود معصوم در بین آنها است، وبا مخالفت یک فرد که محتمل باشد همان امام معصوم است اجماع اعتبار ندارد.

ثالثاً: اینکه می گویند اجماع امّت حجّت است آیا مقصود این است که در موضوعات اگر اجماع نمودند بر خطا نخواهند رفت یا اینکه اجماع در عرض وحی و تشریع الهی مشروع است؟!

گمان نمی کنم قائلین به حجیت اجماع چنین اعتباری را برای اجماع قائل باشند که برگشت به این کند که امت به وسیله اجماع می توانند وضع قانون نمایند. در اینجا نهایت امر این است که گفته شود اجماع امت کاشف از نصّ و تشریع است.

و رابعاً: این چگونه اجماعی بود که بر حسب روایات عامّه، فاطمه زهرا سیده بانوان اهل بهشت در آن وارد نبود و با آن مخالف بود و بنی هاشم و جمعی دیگر

نیز حـد اقل تا فاطمه علیها السـلام از دنیا رحلت نکرده بود در آن نبودنـد و شـخص علی علیه السـلام تا پایان دوران حیاتش از آن شکایت می کرد و در مثل خطبه شقشقیه آن را محکوم وبه باد انتقاد می گرفت.

چنان فرض می کنیم که حکومت، به اجماع امت واگـذار شـده و ابوبکر هم به اجماع امت، حکومت یافت و خلافت ابوبکر را با این تاریکی ها و این همه پرسشها پشت سر می گذاریم و با تاریخ پیش می رویم تا به مرض موت ابوبکر می رسیم.

در اینجـا تاریـخ می گویـد ابوبکر در بیمـاریش در حـالی که گـاهی از هوش می رفت در این انـدیشه افتـاد که امت را در امر حکومت بعـد او خود سـر گردان نگـذارد و خودش یک نفر را معین کند که بعد از او اختلافی پیش نیاید یعنی کاری را که به گفته این سـیاست بازان، پیغمبر صـلی الله و علیه و آله انجام نـداد ابوبکر برای رعایت مصـلحت امت انجام داد و کاغذ و قلم و نویسـنده خواست تا وصـیت خود را بنویسد و تسجیل کند و در اینجا عمر و حزبش که در بیماری پیغمبر صلی الله و علیه و آله وقتی قلم و کاغـذ طلبیـد تا برای امت چیزی را بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نگردند مانع شدند، و زبان را به آن بی ادبی و جسارت فراموش نشدنی نسـبت به رسول خدا صـلی الله و علیه و آله که خدا در حقش فرمود: (وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی) [۴] باز کرده هیچ ایرادی نگرفتند و: «حسبنا کتاب الله» نگفتند؟!

و ابوبکر را که گاهی بیهوش می شد و گاهی بهوش می آمد و طبعاً چنین بیماری هذیان می گوید و سخنش معتبر نیست از وصیت مانع نشدند و نگفتند: «انّ الرجل لیهجر»؟!

باری عثمان برای نوشتن وصیت ابوبکر آماده شد و شروع به نوشتن کرد [۵] وقتی به نام شخصی که منصوب می شود رسید ابو بکر از هوش رفت عثمان از پیش خود نام عمرا را نوشت پس از آنکه بهوش آمد (که به گمان من هرگز بهوش نیامد و مرد) از عثمان پرسید عثمان گفت عمر را نوشتم ابوبکر هم تصویب کرد.

و به این صورت یا بگوئیم با این نقشه و دسیسه، حکومت و ولایتعهدی عمر بدون هیچ گفتگو و مراجعه به اجماع، به خلق الله تحمیل شد و این صورت دوّمی بود که طی این مدت کوتاه رژیم را دگرگون کرد و نظام را عوض نمود.

در این مورد هم پرسش هائی از جمله سؤالات زیر بدون پاسخ می باشد:

۱ اگر حکومت شرعی به اجماع امت است چرا ابوبکر از آن عدول کرد و رویش ولایتعهدی را تجدید نمود؟ و امت را از حق انتخاب محروم کرد؟!

۲ این تعیین جانشین شرعاً چه اعتباری دارد؟!

۳ اگر به گفته اینها پیغمبر صلی الله و علیه و آله کسی را به خلافت و جانشینی خودش منصوب و معین نکرد چرا ابوبکر به پیغمبر اکرم صلی الله و علیه و آله تأسی نکرد؟! و چرا خود را در رعایت مصلحت امت و جلوگیری از وقوع اختلاف دلسوزتر و بلکه مدبّرتر از پیغمبر صلی الله و علیه و آله جلوه داد؟!

۴ چرا عمر در وصیت ابوبکر که در

حـال شـدت بیمـاری و زوال هـوش و درک بـود ایراد نکرد و «حسـبنا کتـاب الله» نگفـت؟! و ابـوبکر را به هـذیان گـوئی متّهم نساخت؟!

۵ چرا عثمـان پیش از اینکه ابوبکر، نـام عمر را ببرد از پیش خود اسم او را نوشت؟ آیـا جز برای این بود که اگر ابو بکر بهوش نیامد و مرد، نوشته را به عنوان وصیت ابوبکر ارائه دهد و عمر را به مردم تحمیل نماید؟ و آیا این بهترین دلیل بر این نیست که این افراد در مسائل سیاسی و ریاست، پابند حقیقت و امانت و معیارهای شرعی نبودند؟

باری اینجا پرده به این صورت عوض شـد و نظام به ادعای شورائی یا اجماعی یا اکثریت یا هیـچ کـدام، به نظام ولیعهدی تغییر شکل داد و مشـروعیت آن بر هیچ پایه ای اثبات نشد و مردم را با سلطه ای که حزب حاکم داشت در برابر پیش آمد واقع شده قرار دادند وبا سوابقی که از روی کار آمدن ابوبکر بود که حتی به حریم احترام شخصیتی مثل علی علیه السلام تجاوز کردند، و یگـانه فرزنـد پیغمـبر صـلی الله و علیه و آله را بـا آن همه عظمت مقـام به آن وضع دلخراش آزردنـد کسـی در این موقع که قـدرت گروه حـاکم بر مردم به مراتب بیشتر بود و موضع سیاسـی حزب حق و پیروان اسـلام راستین بواسـطه شـهادت حضـرت زهرا علیهـا السـلام سـخت ضـعیف شـده بود جرأت اعـتراض و پرسـش و سؤال نـداشت، ویـا سؤال و اعـتراض را بی نتیجه می دانستند و سوء جریان به وضوحی که داشت واگذاشته شد و این پرده دوّم به نمایش گذاشته شد.

تا موقعی که

عمر از «ابولؤلؤ» ضربت خورد استضعاف گران که بر وضع سیاسی و جریان امور مستولی بودند پرده دیگری را به نمایش گذاردند و نظام و رژیم دیگر عرضه شد.

در این موقعیت هم معلوم بود که اگر عمر بدون مداخله در وضع آینده بمیرد گروه او از صحنه سیاست و حکومت کنار خواهند رفت و زمامداری علی علیه السلام یک امر حتمی و مسلّم بود که بطور قطع اگر سلطه گرانی که حاضر نبودند به هیچ وجه دست از ریاست بردارند دست به این بازی جدید نزده بودند تاریخ اسلام این چنین که اکنون هست نبود نه جنگ جمل و نه جنگ صفین و نه جنگ نهروان، و نه انقلاب و شورش علیه عثمان، و نه سلطه بنی امیه واقع می شد، و این جریان فتنه ساز وصیت عمر پس از انحراف اصل حکومت و روی کار آمدن ابوبکر سر آغاز حوادث خونین و خطرناکی شد که در جهان اسلام روی داد که حتی سید قطب اظهار تأسف می کند که از بدبختی مسلمانها بود که پس از کشته شدن عمر باز هم علی علیه السلام کنار ماند و عثمان روی کار آمد امّا نمی گوید این بدبختی را چه کسی برای مسلمانها فراهم کرد.

عمر وقتی احساس کرد که روزش به سر آمده و باید از حکومت و ریاست مفارقت نماید شخصاً یا با مشورت با هم فکران خود (چون افکار را برای قبول تعیین هر کسی که غیر از علی علیه السلام باشد آماده نمی دید) طرح سوّمی را پیشنهاد نمود و حکومت را به شورای شش نفری واگذار کرد و برنامه کار آن چنان

معین نمود که علی علیه السلام در آن انتخاب نشود.

در اینجا نیز پرسش های فراوان از جمله پرسش های زیر بی جواب می باشد:

۱ عمر با چه اختیار شرعی این ترتیب را داد و مسلمانان را از اینکه خودشان در امور خود، به خصوص پس از مرگ او نظر کنند ممنوع کرد؟!

۲ باز هم سؤال می شود که اگر پیغمبر صلی الله و علیه و آله بدون تعیین جانشین رحلت کرد، و امت را به حال خود گذاشت چرا عمر و ابوبکر به آن حضرت تأسّی نکردند؟!

۳ اعتبار اکثریت این شورای شش نفری چه وجه شرعی داشت؟!

۴ چرا اگر در این شورا سه نفر به یک نفر رأی دادند و سه نفر به شخص دیگر، رأی آن سه نفری که عبدالرحمن بن عوف خویشاوند نزدیک عثمان در آنها باشد معتبر گردید؟! و این چه وجه شرعی داشت؟!

۵ چرا مثل عباس عموی پیغمبر صلی الله و علیه و آله و فرزندش عبدالله بن عباس در این شورا منظور نشدند؟!

۶ چرا دو سید جوانان اهل بهشت حسنین علیهما السلام با آن عظمت مقام در این شورا شرکت داده نشدند؟!

۷ جریان امور، نشان می دهد که این سیاستمداران جاه طلب علاوه بر آنکه نظام الهی امامت را کنار گذاردند برای مردم و امّت نیز حقّی و اختیاری قائل نبودند و در آنچه که با سیاست شخصی حکومتی آنها مخالفت داشت در کمال استبداد و استعلاء عمل می کردند و تابع نظام جنگل بودند و لذا هر کدام در مسأله مهمی مثل رهبری و مدیریت جامعه رویه ای غیر از دیگری داشت؟!

۸ پس از این سؤالات، چرا عبدالرحمن عوف

در مقام بیعت با علی علیه السلام یا عثمان بدعت دیگری آورد و متابعت از «سیره شیخین» را نیز شرط بیعت خود کرد؟! که در نتیجه علی علیه السلام که مرد حق بود، و به تحریف اسلام تن در نمی داد آن شرط را رد کرد و عثمان پذیرفت و در اینجا کسی نگفت: «حسبنا کتاب الله» کتاب خدا ما را بس است وسیره شیخین چیست؟!

آیا این نیرنگ عبدالرحمن غیر از یک عوام فریبی مزوّرانه بود که چون می خواست علی علیه السلام را کنار بگذارد و عثمان را بیاورد و می دانست که علی هرگز به شرط متابعت از شیخین که خلاف «ما أنزل الله» است راضی نمی شود این پیشنهاد را ضمیمه کرد و ردّ آن را از جانب علی علیه السلام و قبول آن را از جانب عثمان بهانه کرده وبا عثمان بیعت نمود و چنانکه همه مسلمین دیدند عثمان نه به کتاب خدا ونه به سنت رسول خدا صلی الله و علیه و آله عمل کرد، ونه به سیره شیخین؛ خودش هم می دانست که عبدالرحمن این شرط را برای عوام فریبی اضافه کرده و گرنه خود عبدالرحمن هم مثل عثمان و عمّال خیانت کارش که حتی با حال مستی به جماعت مسلمانان امامت می کردند و اسلام را مسخره می نمودند وبا بیت المال مسلمین و حقوق ضعفاء آن کردند که مسلمانان راستین، برانداختن آن نظام شوم ظلم و فساد را واجب و تکلیف شرعی خود دیدند و فرصت اینکه پرده چهارمی را به نمایش بگذارند به آنها ندادند و همانطور که در هنگام مرگ ابوبکر و عمر هم پیش

بینی می شد، مردم بالطبع به سوی علی علیه السلام رفتند، وآن چنان در بیعت با آن حضرت فشار آورده و به یکدیگر سبقت می جستند که فرمود:

حتی لقد وطیء الحسنان وشق عطفای [۶] بطوری که از ازدحام ایشان حسن و حسین زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای من پاره شد.

آری بیست وپنج سال دوری از رهبری آگاه و عادل و عالم و الهی، بیست و پنج سال استیلا و استعلاء گروهی جاهل و نادان و بی اطلاع از معارف و حقایق اسلام، سالها تسلّط بنی امیه و ظلم و ستم عمّال عثمان مردم را به ستوه آورده بود و در انتظار چنین روزی بودند که حکومت در کف با کفایت مردی الهی قرار گیرد که از او با سابقه تر در اسلام و هم گام و هم کارتر با پیامبر اسلام و شناسنده تر به ارشادات و توجیهات و تعلیمات اسلام نبود لذا شور و هیجان و ابراز احساسات فوق العاده شد و همه به آینده امیدوار شدند و طلیعه تاریخی را که مناسب دعوت اسلام باشد به چشم می دیدند.

امّا متأسفانه همانها که در اثر انتخاب در شورای شش نفری در قبال علی علیه السلام گذارده شدند به طمع سیاست افتادند، و همان جاه طلبان، و همان هائی که پولهای زرد و سفید بیت المال، ایمانشان را بر باد داده بود و همان هائی که کینه هائی را که با پیغمبر صلی الله و علیه و آله از بدر و احد و احزاب و سایر غزوات و مواقف داشتند در دل نگاه داشته و در این مدت بیست

و پنج سال با رژیم هائی که مسلط بودند هم کاری داشتند و پیمان هائی که با روی کار آمدن علی علیه السلام امتیازات بی جا و استفاده های کلان و مقاماتی را که داشتند در خطر می دیدند و می دانستند که وضع بکلی دگرگون می شود، و انقلاب اسلام از نو ادامه می یابد، سخت به هراس افتادند وبه مخالفت با امام حق و خلیفه حقیقی پیغمبر صلی الله و علیه و آله و حکومت اسلامی برخاستند وبا بنی امیه و کلیه کسانی که به واسطه سوء رفتار و خیانت و فساد نمی توانستند در نظام اسلامی جائی داشته باشند متّحد شدند و جنگ جمل و صفین و نهروان را بر پا کردند و علی علیه السلام را گرفتار نابسامانیهای داخلی و درگیری با آشوب ها و فتنه ها نمودند.

هر چند در همین مدّت کوتاه زمامداری علی علیه السلام چهره دل آرا و آفتاب عالم تاب اسلام که در زیر پرده های جهالت ها و تعصبها و نفاق های منافقین و جاه پرستی ها پنهان شده بود آشکار شد امّا دریغا که در اثر آن دسایس و تحریکات و جهالت بسیاری به حقایق امور و سیر اوضاع و عللی که در اینجا مجال بیانش نیست پس از شهادت علی علیه السلام امکان عادی تعقیب اقدامات و برنامه های آن حضرت نبود و بزودی با تسلّط معاویه، خورشید جهان آرای اسلام در پشت ابرهای مکر و شیطنت معاویه قرار گرفت و دوره ای تاریک و ظلمانی امّا ممتد و طولانی آغاز شد که مختصری از شرح مظالم زمامداران و فسادها و خیانتهای آنها را

در تواریخ باید مطالعه کرد.

خلفائی به اصطلاح روی کار آمدند که قرآن را به تیر می زدند و کنیز خود را با حال جنابت برای امامت بر جماعت به مسجد می فرستادند.

کدام با انصاف است که بتواند این نوع حکومتها را اسلامی بداند؟! کدام غیرتمند است که حکومت ولید و عبدالملک و سایر طاغوت های بنی امیه را شرعی بخواند؟! کدام شرافتمند است که حکومت هارون و منصور و خلفای عثمانی و سلاطین ستمکار این چهارده قرن را واجب الاطاعه بداند؟!

ما متأسفیم که آنان که این حکومتها را در طول تاریخ اسلامی می دانند و امروز هم به کاخها و آثار ستمگرانه و مراکز عیاشی و فساد و فحشاء آنها افتخار می کنند اسلام را نشناخته اند و رسالت اسلام را در برانداختن اینگونه نظامها درک نکرده اند.

ما متأسفیم که اینان پس از چهارده قرن هنوز هم که هنوز است نتوانسته اند نظامی را به عنوان نظام اسلامی معرّفی کنند، و پا به پای اوضاع و جریانها حرکت کرده اند وبه جای اینکه معرف نظام اسلام باشند توجیه گر نظام هائی که مسلّط می شده و می شوند هستند یعنی اوّل نظام و سلطه برقرار می شود بعد زمان توجیه و تصویب این جیره خواران باز می گردد و اکنون وضع به جائی رسیده که جهان اسلام تجزیه کامل یافته با رژیم های مختلف غیر اسلامی که یا زیر سلطه شرق ملحد و ضد شرف انسانیت ویا سلطه غرب جنایت کار استثمارگر قرار دارند. حدود پنجاه حکومت ضعیف و معارض یکدیگر را بر جهان اسلام تحمیل کرده اند و کسی نیست به پرسد پس امت

واحده و حکومت واحده اسلامی کجا است؟! و کدام یک از این حکومتها شرعی و واجب الاطاعه است؟ واین وضع مسخره ای که این سران وابسته به شرق و غرب وبه اصطلاح مترقی و مرتجع، در جهان اسلام پدید آورده اند چه اصالت و چه هویتی غیر از دشمنی با اسلام و ضربه زدن به احکام اسلام و شرافت مسلمین دارند.

با توجه به مطالبی که گفته شد هر چند در نهایت اختصار بود لیکن معلوم می شود که شکل مدیریت و اداره جامعه بر صورت هائی که در جوامع مسلمین جلو آمد و حکومت هائی مثل بنی امیه و بنی عباس و آل عثمان و سلسله های دیگر را توجیه می نمود اسلامی و شرعی نیست و بین آنها و اسلام رابطه ضدیت از رابطه هم آهنگی بیشتر است چنانکه این هم معلوم شد که نظامات کنونی دنیا نیز که بر اساس به اصطلاح نگرش علمی و جدائی سیاست از دین است و بعضی مسلمانان جاهل و مقلّد بیگانه آنها را مترقّی می گویند نیز اسلامی و مسلمان نباید آنها را بپذیرد.

و این نکته نیز معلوم شد که شخصیت اسلامی یک جامعه وقتی کامل می شود که در همه چیز راهنمایش اسلام باشد، و اگر جامعه در سیاست و اداره و امور جمعی و کشوری، اسلامی نباشد هر چند در اخلاقیات و عبادات و معاشرتها و امور تعاونی و هم کاریهای اجتماعی و نکاح و طلاق و مراسم اموات و اینگونه امور، از دستورات اسلام پیروی نمایند ما دامی که کل جامعه به واسطه نظام اسلامی و حکومت شرعی حرکت اسلامی نداشته باشد آن جامعه

شخصیت اسلامی ندارد، هر چند افراد جامعه هر یک جداگانه به واسطه التزام به احکام اسلام، شخصیت اسلامی ندارد، هر چند افراد جامعه هر یک جداگانه به واسطه التزام به احکام اسلام، شخصیت اسلامی خود را حفظ نمایند.

بنا بر تمام مطالب گذشته به این حقیقت می رسیم که یگانه نظام الهی که باید همه در آن نظام باشند بر حسب قرآن مجید و احادیث شریفه و آزمایش و تجربه و هدایت عقل، نظام امامت است که تحت رعایت و عنایت خاصه الهی و مددهای متواتر و متوالی غیبی است چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

(وجعلناهم ائمه یهدون بأمرنا وأوحینا الیهم فعل الخیرات واقام الصلاه وایتاء الزکاه وکانوا لنا عابدین) [۷].

نظامهای دیگر چه نظام هائی که در گذشته بوده و چه نظامهای کنونی کمونیستی و شرقی یا سرمایه داری و غربی هیچ کدام بر آورنده خواستهای حقیقی انسان نیستند، سیر او را به سوی الله تضمین نمی نمایند وبا استضعاف و استعلا و استکبار، ستیزگی و معارضه ندارند که نمونه آنها همان استکبار ددمنشانه شرق و غرب و روش آمریکا است که اگر انسان بخواهد مفاسد این نظامات را بر شمارد مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

دوران بردگی، دوران بی اعتنائی به حقوق بشر، دوران حرمسراها، دوران خرید وفروش زنها، دوران کشور گشائیها و بیماری این شهر و آن شهر و تسخیر کردن ویا خراب کردن و قتل عام نمودن، دوران عیاشی ها و هرزگی ها و بی رحمی ها، همه و همه در این رژیم ها به صورت نو وبه قول خودشان مترقّی، متبلور است.

واقعاً انسان نمی تواند توحّش دنیا دارهای کنونی که آسایش و امنیت

را از بشر سلب کرده اند، و هزارها میلیون دست رنج ضعفا را در خرج تسلیحات گذارده اند، شرح دهد.

به عکس، نظام امامت، تبلور عدل الهی و حکومت حق در جهان است نمونه اکمل آن زندگی ساده و متواضع پیغمبر صلی الله و علیه و آله و سلم است که گوشه ای از آن را علی علیه السلام چنانکه در نهج البلاغه است شرح می دهد، و به همه مسؤولین امور و صاحبان مقامات اخطار می کند.

نظامات دیگر حتی اگر در صورت و عنوان هم حکومت مردم بر مردم باشد علاوه بر آنکه حصول نمی یابد اصولاً ـ اطمینان بخش نیستند. جهان بینی مادّی هرگز آسایش بخش نیست و آرامش قلب نمی دهد بلکه به عکس تزلزل را بیشتر و بیشتر می نماید و انسان را در خوف و وحشت زوال آنچه دارد و احتمال خطراتی که او را تهدید می نماید غرق می سازد.

نظام امامت بر پایه جهان بینی اسلامی و حکومت الله است، و بر این پایه خود را بطور معقول توجیه می کند و دیگران را هم ملزم به قبول آن می داند.

این نظام به همه می گوید: همه بنده خدا هستیم و باید تابع فرمان و نظام او باشیم و حکم او را اطاعت کنیم. و اصولاً حکومت در این نظام، هدف نیست بلکه وسیله است و تحمّل مسؤولیت بسیار سنگین که هیچ کس به عنوان اینکه آن را وسیله امرار معاش یا اشغال مقام یا تبلیغ به نفع خود و تحویل گرفتن حمد و ثنا و مدح و تملق سازد نباید دنبال آن برود. تکلیفی بزرگ است که هر کس به

آن مکلّف شد باید به تکلیف شرعی خود عمل کند و امانتی بس گرانبها است که به دست هر کس سپردند در حفظ و نگهداری آن باید تمام قدرت خود را صرف نماید آنها که به مقام و امارت و حکومت به نظر استقلالی نگاه می نمایند و از آن برتری می جویند حتماً شایستگی آن مقام را ندارند:

(تلک الدار الاخره نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض ولا فساداً والعاقبه للمتقین) [۸].

خواننده عزیز با عرض معذرت، سخن را در مسأله شناخت نیاز جامعه به مدیر و مرکز و شکل مدیریت و شناخت آن در نظام اسلام در اینجا پایان می دهیم و بحث امامت عامّه را که گفتیم عمده مطلب در آن، شناخت شش امر است با شروع در مبحث شناخت امر دوّم ادامه می دهیم.

پاورقی

[۱] راجع به جریان عجیب سقیفه به کتاب «السقیفه» تألیف علامه کبیر مرحوم شیخ محمد رضا مظفر جزاه الله عن الاسلام خیر الجزاء مراجعه شود.

[۲] و بعد هم اورا کشتند و قتلش را به اجنّه نسبت دادند.

[۳] مرحوم استاد آیت الله آقای سید محمد تقی خوانساری که در قدس و تقوی و غیرت اسلامی و فداکاری در راه دین و دفاع از حریم اسلام کم نظیر بود نقل می فرمود که: در سفر حج بیت الله الحرام با شیخ حسن بناء در مدینه طیبه یا مکه معظمه (تردید از اینجانب است)

مجالس متعددی دیدار و بحث داشتم و بالاخره در مسجد مدینه یا مسجد الحرام (که باز هم تردید از حقیر است) شیخ حسن بناء سخنرانی کرد و در آن از شیعه دفاع نمود تا به عقیده آنها در موضوع

خلافت و ابوبکر رسید گفت: «کانت هذه عقیده فاطمه»

مقصودش این بوده است که این عقیده شیعه بر غصب خلافت، عقیده ای نیست که کسی بتواند آنها را بر آن مؤاخذه کند زیرا عقیده فاطمه زهرا علیها السلام است.

[۴] سوره نجم، آیه۳ و۴.

[۵] تفصیل و جریان کامل این واقعه را در کتب تاریخ مثل تاریخ ابن اثیر مطالعه نمائید.

[۶] نهج البلاغه، خطبه۳.

[۷] و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند، و هر کار نیکو، و بخصوص اقامه نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها هم به عبادت ما پرداختند. (سوره انبیاء، آیه۷۲).

[۸] ما این خانه آخرت (بهشت ابدی) را برای آنان که در زمین اراده علو و فساد و سرکشی ندارند مخصوص می گردانیم و حسن عاقبت خاصّ پرهیزگاران است. (سوره قصص، آیه۸۳).

شناخت مفهوم امامت

در بحث گذشته و بررسی نیاز جامعه به مدیریت و نظام اسلامی آن به این نتیجه رسیدیم که یگانه نظامی که مشروعیت دارد و به هیچ زمان و مکان اختصاص ندارد نظام امامت است که مثل کل اسلام که دین جهانی و ابدی است نظام جهانی و جاودانی اسلام است.

در این بحث، مقصود، شناخت مفهوم امامت است که چون پیرامون مفهوم لغوی و اصطلاحی آن در رساله ای جداگانه و در ضمن رساله های دیگر بر اساس آنچه از آیات قرآن مجید و احادیث استفاده می شود توضیح داده ایم در اینجا فقط به مفهوم اصطلاحی آن که علماء علم کلام و اعتقادات فرموده اند اکتفا می کنیم.

یکی از تعریفاتی که دانشمندان و صاحب نظران و محققان علم کلام از امامت فرموده اند

این است که:

«امامت ریاست عامّه بر امور دین و دنیای مردم است به واسطه پیغمبر» [۱].

این تعریف، اگر چه به دلالت مطابقی شامل تمام ابعاد امامت نمی شود و از شناساندن سایر ابعاد متعای آن غیر از ریاست بر امور دین و دنیای جامعه خصوص به دلالت مطابقی و تضمنّی قاصر است امّا به این جهت به آنچه که مسأله امامت را مسأله ای بحث انگیز و سیاسی و مورد ردّ و قبول قرار داده و موجب شده است که سیاستمداران و زمامدارارن غاصب با آن در ستیز باشند، و آن را نفی نمایند یا آن را قبول کرده و از آن سوء استفاده نمایند مفهوم همین تعریف است.

لذا شیعیان که امامت را به نصّ پیغمبر صلی الله و علیه و آله می دانند این تعریف را گرچه گویای تمام شؤون ائمّه اثنی عشر: و ولایت و امامت آنها که در احادیث صحیح شرح داده شده نیست می پذیرند. زیرا نظر و عقیده آنها را در یکی از نقاط مهم و عمده امامت که ریاست و زعامت بر امور دین و دنیای مردم است و متبادر از آیات و اخبار ولایت است روشن می سازد.

در اینجا تمام مطلب در این است که امامت و ولایت به نصّ و نصب پیغمبر صلی الله و علیه و آله از جانب خدا صورت می پذیرد و از ولایت مطلقه چنانکه روح مذهب شیعه است ارتباط دارد و عقیده به آن عقیده توحید و تنزّه خدا را از شریک در تمام شؤون اُلوهیت و ربوبیت کامل می گرداند. یا اینکه بدان نصّ پیغمبر و انشاء ولایت از جانب خدا

مردم می توانند خود، صاحب این ریاست عامّه و ولایت بر امور دین و دنیا را تعیین کنند که لازم این حرف اگر شرک و نفی ولایت خدا بر این امر نباشد لا اقل مداخله در شأنی از شؤون مطلقه الهیه بدون اذن او می باشد و این تعریف با قید «به واسطه نبی» که همان نصّ و نصب نبی را می رساند بیان کننده مذهب شیعه در امامت است چنانکه بدون مثل این قید و اکتفا به «ریاست عامّه بر امور دین و دنیا» بیان مذهب دیگران است لذا در مقام تعریف امامت ائمه اثنی عشر: این تعریف کافی است و نقطه نظر شیعه را در جهتی که عمده اختلاف بین فریقین به آن منتهی می شود و در کمال عقیده به توحید دخالت دارد روشن می نماید، و غرض از تعریف هم همین است.

مع ذلک ناگفته نماند که در تعریف امامت اگر بخواهیم آن را به معنای وسیعی که شامل امامت انبیاء هم می شود تعریف کنیم باید قید «به واسطه نبی» به جمله ای که مناسب برای معنی باشد اصلاح شود.

زیرا امام همانطور که ممکن است غیر پیغمبر باشد مثل ائمه طاهرین: که مقام پیغمبری نداشتند ممکن است پیغمبر باشد چنانکه در قرآن مجید حضرت ابراهیم و جمعی دیگر از پیامبران امام خوانده شده اند و ظاهر این است که اعطای مقام امامت به پیغمبر بلند پایه ای مثل حضرت خلیل الرّحمان علیه السلام پس از نبوّت و رسیدن او به مقام خِلّت بوده است، و چنانکه در مورد حضرت داوود علی نبینا وآله و علیه السلام می فرماید: (إنا

جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق) = «همانا ما تو را در زمین، مقام خلافت دادیم پس در بین مردم به حق حکم کن» [۲] که ظاهر آن انشاء است نه اخبار.

از سوی دیگر ممکن است شخصی پیغمبر باشد و این ریاست را نداشته باشد مثل بعضی از انبیای بنی اسرائیل. بنا بر این قید «به واسطه پیغمبر» لزومی ندارد هر چند در مورد امامت غیر انبیاء چنانکه خواهم گفت به تنصیص و معرّفی نبی می باشد و امام نیز تابع شرع نبی است و پیغمبری که امام تابع او است صاحب مقام امامت نیز می باشد. امّا معنی «به واسطه نبی» این نیست که امامت و ولایت امام جعل و نصب مستقل از جانب خداوند ندارد بلکه بر حسب آیات و احادیث، امامت امام مثل امامت نبی مستقلاً از جانب خدا محوّل می باشد همانطور که ولایت پدر و جدّ پدری نیز جعل و انشاء مستقل دارد و از جانب خدا است با این تفاوت که امامت پیغمبر به خودش وحی می شود اما امامت امام به پیغمبر وحی می شود و پیغمبر مأمور به ابلاغ است چنانکه از آیاتی مثل: (بلّغ ما اُنزل الیک من ربک...) [۳] و (الیوم أکملت لکم دینکم...) [۴] و (انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا...) [۵] استفاده می شود.

بنا بر آنچه گفته شد امامت در این معنای اعم، ریاست کلیه بر امور دین و دنیای مردم است به انشاء الهی و اعتبار شرعی که به پیغمبر وحی می شود و بر حسب آیات و روایات، پیغمبر و امام در انتخاب خلیفه و جانشین و امام بعد

از خود مستقل نیستند و اختیار ندارند چنانکه در تفسیر: (سأل سائل بعذاب واقع) [۶] روایتی است در کتابهای شیعه و سنّی که وقتی مراسم نصب امیر المؤمنین علیه السلام به ولایت و خلافت در غدیر خم برگزار شد حارث بن نعمان فهری خدمت پیغمبر صلی الله و علیه و آله عرض کرد به ما امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت تو بدهیم شنیدیم و اطاعت کردیم، امر کردی که نماز بخوانیم اطاعت کردیم، به واجبات و فرائض امر کردی اطاعت کردیم. سپس گفت به اینها اکتفا نکردی تا پسر عمویت را بلند کردی و بر ما ترجیح دادی آیا این را از جانب خودت می گوئی یا از جانب خدا؟

حضرت رسول خدا صلی الله و علیه و آله فرمود:

«والله الذی لا اله الا هو انه من أمر الله = سوگند به خدائی که غیر از او نیست که آنچه گفتم و انجام دادم به امر خدا بود».

حارث برگشت و می گفت: «اللهم ان کان ما یقول محمد حقاً فامطر علینا حجارةً من السماء أو آتنا بعذاب ألیم = خدایا اگر آنچه می گوید حق است بر ما از آسمان سنگ ببار یا عذاب دردناکی را بر ما بفرست».

بر حسب روایت در همان زمان سنگی از آسمان بر سرش آمد و هلاک شد [۷].

از مجموع آنچه در تعریف امامت بیان شد مفهوم امامت به حسب اصطلاح و به حسب معنای اعم آن که شامل امامت انبیاء است شناخته شد و دانسته شد که نقطه مهمّ و حساسی که از جهت کبری و صغری و کلی و مصداق مورد نظر و معرکه آراء

و اختلاف انظار بوده است همان مفهوم اصطلاحی آن است و لذا با شناخت این مفهوم در مسأله امامت مهمترین موضوع مورد بحث و نقطه امتیاز فرقه محقّه امامیه از طوائف دیگر مسلمین معلوم می شود و خلاصه آن این است که:

مدیریت اسلامی و امامت و ریاست بر کلیه امور دین و دنیای مردم به اصطفاء و انتصاب خدا است که به وسیله پیغمبر و نصّ او اعلام و ابلاغ می شود و روشن های دیگر در مدیریت و نظام و اداره به شکل هائی که در بین مسلمین پس از رحلت پیغمبر صلی الله و علیه و آله جلو آمد و به شکل های گوناگونی که در جهان معاصر وجود دارد شرعی نمی باشد.

پاورقی

[۱] علامه حلّی در باب حادی عشر (بحث امامت) می فرماید:

«الامامه ریاسه عامه فی امور الدین والدنیا لشخص من الاشخاص نیابه عن النبی».

وفاضل مقداد در «اللوامع الالهیه» بحث امامت (ص۲۵۴) فرموده است:

«ریاسه عامه فی الدین والدنیا لشخص انسانی خلافه عن النبی».

البته این دو تعریف خصوصاً تعریف دوّم ممکن است بنا به مذهب عامه نیز قابل توجیه باشد که بگویند در خلافت شرط نیست شخصی که خلیفه شده است از جانب کسی که خلیفه او شده است برگزیده شده باشد بلکه خلافت جانشینی است و همین قدر که شخصی به جای دیگری بنشیند خلیفه و جانشین او خواهد بود بنا بر این بگویند در خلافت از نبی لازم نیست که پیغمبر خود، کسی را جانشین خود قرار دهد بلکه دیگران هم اگر کسی را به جانشینی او منصوب کردند یا شخصی به قهر و غلبه به جای او نشست جانشین و خلیفه

او خواهد بود. اگر عامّه یعنی اهل سنت چنین بگویند جوابش این است که: این یک معنای خلاف ظاهری است که عرف پسند نیست در نیابت خلاف صریح لفظ است و به فرض اینکه لغت خلیفه و نایب هم بر کسی که به جای غیر و به نیابت غیر، متصدّی کار او شده باشد ولی از جانب او خلیفه و نائب نشده باشد اطلاق شود امامت و ریاست عامه بر امور دین و دنیای مردم منصبی است الهی و باید صاحب آن از سوی خدا منصوب و برگزیده شود و از این تعریف که به واسطه نبی و نصّ او می باشد با واقعیت و حقیقت امر امامت مطابق است و مثل دو تعریف دیگر، تعریف به اعم نمی باشد هر چند به نظر ما در آن دو تعریف نیز همین واقعیت مراد است و عرفاً و لغتاً، تعریف به اعم نیست.

[۲] سوره ص، آیه۲۶.

[۳] آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن... (سوره مائده، آیه۶۷).

[۴] امروز دین شما را برایتان کامل کردیم... (سوره مائده، آیه۳).

[۵] همانا ولی امر شما تنها خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند می باشند. (سوره مائده، آیه۵۵).

[۶] سائلی از عذاب قیامت (که حتمی است) پرسید. (سوره معارج، آیه۱).

[۷] تفصیل و متن این معجزه را می توانید در کتاب هائی مثل منهاج الکرامه و شواهد التنزیل و الغدیر و کتابهای تفسیر ملاحظه نمائید. (تفسیر صافی، ج۱، ص۶۳۳).

شرائط و اوصاف امام

شکی نیست که در عهده داری هر پست و مقام و سپردن هر کار به دیگری قابلیت و صلاحیت مناسب آن لازم است، و حد اقل در ارجاع هر

عمل به هر کس سه شرط باید رعایت شود:

نخست اینکه آن کس در آن کار عالم وآگاه باشد.

دوّم اینکه مورد وثوق و اعتماد باشد که کار را با درستی انجام می دهد و خیانت نمی نماید.

سوم اینکه قوّت و نیروی انجام آن کار را داشته باشد چنانکه از امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه روایت شده است:

«ان أحق الناس بهذا الامر أقواهم علیه وأعلمهم بأمر الله [۱] = ای مردم سزاوارتر به امر خلافت تواناترین مردم است بر آن و داناترین آنان است در آن، به امر و احکام خداوند».

اگر به تقدیم میم بر هاء باشد. ویا «اعملهم به امر الله» اگر به تقدیم میم بر لام باشد بهر حال باید هم اعلم و هم اعمل و هم اقوی باشد.

البته رعایت مراتب علم و امانت و قدرت بر انجام عمل به حسب کار و مقامی که واگذار می شود متفاوت بوده و یکسان نمی باشد. مثلاً در امور غیر مهم به مجرد وثوق و اعتماد، و اطلاع و آشنائی متعارف اکتفا می شود، و در امور مهم تر عدالت و کفایت کامل علمی و عملی را شرط می نمایند و فطرت بشر هم با همین موافق است و همه آن را عملاً قبول دارند و در نظامها کم و بیش پذیرفته شده است. لذا در مقام به کار گماردن افراد در سوابق و گذشته های آنها نیز تحقیق می نمایند مبادا که سابقه سوئی داشته باشند که هم اعتماد به آنها را ضعیف می نماید، و هم زمینه پذیرش و قبول آنها را در جامعه از بین می برد. در امری مثل امر امامت

که رهبری در کل امور دین و دنیای جامعه است شرایط باید متکامل تر و صلاحیت باید از هر جهت حاصل باشد.

بایـد امام که بطور مطلق واجب الاطاعه است معصوم باشـد و چنان باشـد که دواعی الهی از همه سو در همه چیز عامل حرکت او باشد.

هم چنین امـام که رهـبر کـلّ و حجت بر کـلّ است بایـد اعلم و افضـل از همه باشـد و از آنچه مـوجب منـافرت طبـع انسـانی و حقارت شخص در نفوس سالمه باشد، و خلاصه از جمیع سوابق سوء و معایب و نواقص خلقی و خُلقی منزّه باشد.

این حکم بـدیهی و فطری است که معلّم از متعلّم و اسـتاد از شاگرد و راهنما از رهجو و مقتـدا از مقتدی و مربّی از مربّا اعلم و اکمل باشد و نباید غیر افضل مطاع افضل، و عالم مطیع جاهل باشد چنانکه در قرآن مجید می فرماید:

(أفمن یهدی الی الحق أحق أن یتبع أمّن لا یهدی الا أن یهدی فمالکم کیف تحکمون) [۲].

و همچنین می فرماید: (لا یستوی الاعمی والبصیر... ولا الظل ولا الحرور) [۳].

(قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون) [۴].

وهمانطور که پیش از این به آن اشاره کردیم از آیاتی مثل:

«انا جعلناک خلیفه» و «انی جاعلک للناس اماماً» و «لا ینال عهدی الظالمین» کاملًا استفاده می شود که:

اولاً از لحاظ اینکه امامت به جعل خـدا است، و خداونـد عالم به تمام احوال و سوابق بندگان است و کارهایش مطابق حکمت و لطف است، شخصی را به امامت منصوب می نماید که از همه جهات و ملاحظات صلاحیتش مشخص و محرز باشد.

و ثانیاً چون عهد خدا است، به ظالم و ستمگر

داده نخواهد شد هر چند بالفعل ظالم نباشد زیرا دور از حکمت خدای حکیم و لطف او است که عهد خود را به کسی عطا کند که روزگاری پرستش بت و عبادت شیطان کرده و در تاریکی جهل و دوری از حق بسر برده باشد.

پاورقی

[۱] نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه۱۷۲.

[۲] آیا آنکه خلق را به راه حق رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آنکه نمی کند؟ مگر آنکه خود هدایت شود. شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بتها می کنید. (سوره یونس، آیه۳۵).

[۳] هرگز کور و بینا مساوی نیست... و آفتاب و سایه یکسان نیست. (سوره فاطر، آیه۱۹ و۲۱).

[۴] بگو (ای پیامبر) آنان که می دانند با آنان که نمی دانند یکسانند؟ هرگز (سوره زمر، آیه۹).

برنامه نصب و تعیین امام

از مطالب گذشته معلوم شد که بر حسب دلائل عقلی و نقلی، نصب و تعیین امام حق الهی است که دیگران حتّی شخص رسول خدا را در آن مداخله اساسی نیست، و فرق جوهری نظام امامت با سائر نظامها در همین است که این نظام، نظامی است الهی، وبه تعیین و نصب از جانب خدا می باشد، وعهد خدا است و عقلاً و نقلاً باید از سوی خدا باشد.

امّا عقل، پس برای اینکه مسأله امامت از اهمّ مسائل مربوط به کمال بشر است، و خداوندی که نسبت به بندگان خود این همه لطف و عنایت فرموده است چگونه آنها را در چنین امر مهمی یاری نمی فرماید وبه خود وامی گذارد، با مفاسد بزرگی که بر ترک آن مترتب است.

اوصاف کامله و اسماء الحسنای الهی مثل رب العالمین و لطیف و منعم

و حکیم و علیم و رحمان و رحیم و مفضل و رئوف و محسن، همه دلالت دارند این عنایت از جانب حق تعالی انجام شده است، و مفهوم این اسمای حسنی و صفات علیا مطلق است و محصور در جهات تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریعی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام تکوینی نیست و حصر آن در جهات تکوینی یا تشریعی غیر امامت با عقیده به ثبوت تمام صفات کمالیه و جمالیه ذاتیه و فعلیه برای خدا منافات دارد.

و همانطور که «بعث رسل» و «انزال کتب» بر حسب حکمت الهیه واجب است «نصب امام و تعیین او» نیز لازم است.

از جمله ادله این است که بر حسب آنچه گذشت و دلائل دیگر که در کتاب هایکلام ذکر شده است امام باید معصوم و در سائر صفات کمال، سرآمد و اکمل از تمام افراد بشر باشد و بر این جهات خصوص عصمت که از امور نهانی و پنهانی است غیر از خدا و کسانی که با عالم غیب ارتباط دارند کسی آگاه نیست لذا باید نصب امام از جانب خدا باشد.

و امّا نقل از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه استفاده می شود که نصب امام از شؤون الهی می باشد و از جمله از آیاتی که دلالت بر هدایت الهی و عمومیت و کمال آن دارند و به طلب هدایت از خدا و استمرار و عدم انقطاع آن در تمام ازمنه، ارشاد می نمایند استفاده می شود که صفت «هادویت» الهی اقتضا دارد که بندگانش را به سوی امام آن الگوی کامل و جلوه اسم «الهادی» و «الولی» و

«الحاکم» هدایت فرماید.

بدیهی است صفت «هادویت تکوینیه و تشریعیه الهی» مثل تمام صفات ذاتیه و فعلیه الهی در نهایت کمال است و در آنها هیچ گونه نقصی فرض نمی شود و در مبدأ فیاض علی الاطلاق هیچ گونه بخل و امساک فیض نیست بنا بر این کمال فیاضیت و هادویت او اقتضا دارد که هم بندگانش را به سوی امام هدایت کند و هم به وسیله امام آنها را مسؤول هدایت های دیگر فرماید چنانکه قبلاً هم اشاره شد:

نابغه عالم علوم معقول و منقول، علاّمه حلّی در کتاب «الفین»، هزار دلیل بر لزوم نصب امام بر خدا و اینکه شأنی از شؤون الوهیت است بیان فرموده است که اهل نظر و مطالعه می توانند برای اینکه از استحکام مذهب تشیع و نظام امامت آگاه شوند مستقیماً به آن کتاب که مکرر طبع شده وبه کتابهای دیگر مثل «شافی» سید عظیم الشأن مفخر علمای اسلام سید مرتضی وبه کتاب تلخیص الشافی مراجعه نمایند.

و از جمله مباحثات ظریفی که در این موضوع واقع شده مباحثه معروفی است که بین هشام بن الحکم [۱] و عمرو بن عبید بصری [۲] واقع شد. در این مباحثه هشام با بیانی رسا و پرسش هائی لطیف، عالم صغیر یعنی وجود انسان و اعضای او را زیر سؤال و بررسی قرار داد و پس از پرسش از فائده چشم و گوش و دست، از قلب یعنی مرکز تعقّل و فرماندهی بدن سؤال کرد.

عمرو بن عبید گفت قلب یعنی عقل را خداوند متعال مرکز و رئیس و صاحب اختیار و مدیر و مدبّر وجود انسان قرار داده که تمام حرکات و فعالیتها و

کارهای اعضاء به امر و فرمان او و تحت اداره او است و بر همه سلطنت و حکومت دارد.

هشام گفت در صورتی که خدا برای این بدن کوچک تو رئیس و مدبّر و صاحب اختیار قرار داده است که امور آنها مختل نشود و تحت انتظام باشد چگونه برای این عالم کبیر، رئیس و مدیر و مدبّری قرار نداده و امور آنها را مهمل گذارده است.

عمرو بن عبید از این بیانات لطیف و دقیق و شکل مباحثه که عقل سلیم هر کس به آن حکم می کند دانست که این منطق، منطق محکم تشیع و شاگردان مکتب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است. طرف بحث خود را که هشام بود شناخت و از او احترام لازم به عمل آورد [۳].

پاورقی

[۱] از اصحاب معروف حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام بوده است که وفاتش بر حسب نقل بعضی در سال۱۹۹ هجری اتفاق افتاده و شرح حالش در کتابهای رجال مفصلاً ذکر شده است.

[۲] از علمای مشهور اهل سنّت است که به سال۱۴۴ هجری در گذشته است شرح حالش را در کتابهای رجال و تراجم مثل «تهذیب التهذیب» ابن حجر و «الجرح والتعدیل» رازی و «وفیات الاعیان» ابن خلکان ببینید.

[۳] متن این بحث شیرین و منطقی را در کتاب علل الشرایع ب۱۵۲ صفحه۱۹۵ جلد۱ ملاحظه فرمائید. این مباحثه را هشام در محضر امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد و جمعی از علمای بزرگ اصحاب آن حضرت مثل حمران بن أعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم نیز حضور داشتند، و مخفی نماند که احتجاجات ائمه: و اصحاب و شاگردان آن بزرگواران و علمای

عالیقـدرماننـد شـیخ مفیـد پیرامون امامت بسـیار است علاقمنـدان می تواننـد این احتجاجات را در بحار الانوار و سائر کتابهای مربوط به این موضوع مطالعه نمایند.

وجوب اطاعت امام

در وجوب اطاعت امام و ولی امر اختلافی بین مسلمین نیست و عقلاً و شرعاً وجوب آن ثابت است.

عقلاً برای اینکه همانطور که عقل لا مرکزی را تقبیح می نماید وبه لزوم زعامت و رهبری و مدیر حکم می نماید و بسـیاری از امور مسـتحسن مثل امنیت و عـدالت و نظم را متوقّف بر وجود زعیم و مسؤول تأمین آنها می داند اطاعت از مدیر و ولی امر را نیز واجب می دانـد والاّـ اگر اطـاعت آن لازم نباشـد نقض غرض می شود و نتایـج و فوائـدی که از وجود مرکز و ولایت امور منظور است حاصـل نخواهـد شـد و همـانطور که مـدیریت و وجود رهبر مقـدّمه تـأمین و تحقّق اموری است که عقل و عق: به ضرورت آنها حکم می نماینـد اطاعت از اولی الامر نیز مقـدمه تمام این مقاصد عالیه است لذا عقلاً هیچ شـکی در وجوب این اطاعت نیست و عقلاً کسی را که از اطاعت مدیر و مدبّر صالح سرباز زند و تخلّف نماید توبیخ و سرزنش می نمایند و عمل او را غیر عقلائی می داننـد. شـرعاً نیز اوّلاً مسلّم است که بسـیاری از مقاصـد شـرعی و اهـداف اسـلامی بدون اطاعت از ولّی امر محقّق نخواهد شد و از باب مقدمه واجب وبه اصطلاح «ما لا یتم الواجب الا به» واجب است هر چند این وجوب عقلی باشد امّا چون ذی المقدّمه شرعی است و در وجوب عقلی مقدمّه آن شرع دخالت دارد یعنی

بدون وجوب شرعی ذی المقدمه، عقل حکم به وجوب مقدمه آن نخواهد نمود

و ثانیاً دلیل واضح و صریح و محکم آیه شریفه: (یاأیها الذین آمنوا أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأُولی الامر منکم) [۱] = «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا و رسول و صاحبان امر از ایشان را اطاعت نمائید». می باشد.

این آیه به صراحت، امر به اطاعت اولی الامر می نماید و اطاعت اولی الامر را مقرون به طاعت رسول خدا صلی الله و علیه و آله نموده است که از همین اقتران و عدم تکرار کلمه «اطیعوا» نسبت به اولی الامر معلوم می شود که اطاعت اولی الامر مثل اطاعت رسول خدا صلی الله و علیه و آله بطور مطلق واجب است. و لذا از این لحاظ و از جهت اینکه امر به اطاعت اولی الامر مطلق است استفاده می شود که مراد از این اولی الامر مذکور و در آیه اولی الامر، معصومین یعنی ائمه اثنی عشر: می باشند چنانکه در روایات نیز وارد شده است که هنگام نزول این آیه کریمه، جابر خدمت رسول خدا صلی الله و علیه و آله عرض کرد:

«قد عرفنا الله ورسوله فمن أُولوا الامر الذین قرن الله طاعتهم بطاعتک = شناختیم خدا را و فرستاده او را، پس کیستند اولوا الامری که قرین کرده است خدا اطاعتشان را به اطاعت تو؟»

حضرت در پاسخش فرمود:

«هم خلفائی وأئمه المسلمین بعدی أولهم علی بن أبی طالب ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التوراه بالباقر وستدرکه یاجابر فاذا لقیته فأقرأه عنی السلام [۲] = ایشان جانشینان می و امامان مسلمین بعد

از من هستند اوّل ایشان علی بن ابیطالب و پس از او حسن و پس از او حسین و پس از او علی بن الحسین و سپس محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است و زود باشد که تو او را درک کنی پس وقتی او را ملاقات کردی از من به او سلام برسان».

پس از آن رسول خدا صلی الله و علیه و آله نام سایر ائمّه را از امام جعفر صادق علیه السلام تا حضرت مهدی (عج) برای جابر فرمود و سپس از غیبت و مطالب دیگر مربوط به حضرت صاحب العصر علیه السلام به جابر خبر داد.

بنا بر این مراد از اولوا الامر، ائمه اثنی عشر: می باشند که اطاعتشان بطور مطلق بر همه کس واجب است و تفسیر اولوا الامر در این آیه بر غیر ایشان هر کس باشد (حتی فقهاء) تفسیر به رأی بوده و مورد تهدید: «من فسّر القرآن بالرأی فلیتبوأ مقعده من النار» [۳] می باشد.

بدیهی است که اطاعت غیر معصوم بطور مطلق و بطور مقرون به اطاعت پیغمبر صلی الله و علیه و آله واجب نخواهد بود زیرا امکان معصیت و خطاء و اشتباه در غیر معصوم قابل دفع نیست و لذا حتی اطاعت فقهاء در مواردی که ولایتشان ثابت است اگر چه واجب است در صورتی که معصیت خدا باشد به حکم «لا ـ طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق [۴] = اطاعت و پیروی مخلوق سزاوار نیست در جایی که نافرمانی خدا در آن باشد». حرام است.

و خلاصه سخن اینکه اطاعت امام واجب بوده و هیچ گونه قید و شرطی چون امام معصوم است

ندارد.

پاورقی

[۱] سوره نساء، آیه۵۹.

[۲] منتخب الاشراف، ج ۱، باب۸، حدیث۴.

[۳] محجه البیضا، ج ۲، ص ۲۵۰، آداب تلاوه القرآن.

[۴] نهج البلاغه فیض الاسلام، حکم۱۵۶.

وجوب معرفت امام

با توجه به نقشی که امامت در حفظ نظام و کمال بشر و سیر او به سوی خدا و اجرای احکام خدا دارد، وبا توجه به اینکه اطاعت امر امام شرعاً و عقلاً واجب است در وجوب معرفت امام نیز بر حسب حکم عقل و شرع جای هیچگونه تردید و شبهه ای نیست زیرا هم مقدمه اطاعت است که واجب است، و بدون وجوب آن، اطاعت و نصب امام بیهوده خواهد شد، و هم بر حسب آنچه در بعض روایات استفاده می شود بالخصوص نیز واجب است، و چنانکه در نهج البلاغه است دخول در بهشت دائر مدار شناختن امامان و ورود در آتش نیز دائر مدار انکار آنها است:

«لا یدخل الجنه الا من عرفهم وعرفوه ولا یدخل النار الا من أنكرهم وأنكروه [۱] = داخل بهشت نمی شود کسی مگر اینکه آنها (ائمه اطهار:) را بشناسد و آنها نیز او را بشناسند و داخل آتش نمی شود مگر کسی که منکر آنها باشد و آنها نیز او را از آن خویش ندانند».

و چنان در این امر تأکید شده است که بر حسب خبر معروف از رسول خدا صلی الله و علیه و آله: هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرده است بمردن جاهلیت. و در حدیثی که فخر رازی از آن حضرت روایت کرده است می فرماید هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد پس باید بمیرد اگر خواهد یهودی و اگر خواهد نصرانی.

بلکه از بعض روایات

استفاده می شود که معرفت الله بطور صحیح و کامل بدون معرفت امام حاصل نخواهد شد.

چنانکه در حدیث است که حضرت سید الشهداء علیه السلام سؤال شد: «فما معرفه الله = پس چیست معرفت خدا؟»

حضرت فرمود: «معرفه أهل کل زمان امامتهم الذی یجب علیهم طاعته [۲] = معرفت اهل هر زمان، معرفت امام ایشان است که اطاعت او بر ایشان واجب است.

که شاید توضیح این حدیث شریف این باشد که خدا را به اوصاف کمالیه وبه شناخت صحیح باید از طریق امام شناخت چنانکه در روایت است:

«لولا الله ما عُرفنا ولولا نحن ما عُرف الله [۳] = اگر دلالتها و عنایتها و هدایتهای الهی نبود ما شناخته نمی شدیم و اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی شد».

یعنی چنانکه حق معرفت او است به اسماء حسنی و صفات کمالیه شناخته نمی شد.

البته بدیهی است این معرفت فوق معرفت فطری است که برای هر کس به حسب فطرت حاصل است و مفهوم این بیان این است که همانطور که تمام آسمان و زمین و آنچه در آنها است دلائل وجود حق آیات او هستند، امام نیز در هر عصر و زمان علاوه بر آنکه تکویناً از جهات متعدّد آیت و نشانه است بلکه چنانکه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده است: «مالله عزوجل آیه هی أکبر منی ولا لله من نباء أعظم منی [۴] = برای خداوند عز و جل نشانه و خبری بزرگتر از من نیست».

تشریعاً نیز اکبر آیات و اسماء الهی است و در محیط اختیار و هدایت ارادی، معرفت خدا بدون شناسائی او و استفاضه از انوار علوم و راهنمائیهای او کامل نخواهد

شد و شرح و تفسیر الهّیات و معارف فطری را باید از امام فرا گرفت.

و ممکن است معنای اینگونه احادیث این باشد که چون یکی از اسباب کمال معرفت، اطاعت الله است که هر چه شخص عارف در میدان اطاعت سیر و حرکت کند و عبادت و اطاعتش بیشتر شود عرفانش زیادتر می گردد و مددهای غیبی بیشتر به او می رسد چنانکه معرفت هم هر چه زیادتر شود شوق و رغبت به عبادت و اطاعت الهی در انسان زیادتر می شود تا حدی که همه دواعی غیر الهی در انسان بی اثر می گردد. از این جهت چون اطاعت و عبادت خدا و چگونگی آن بدون دریافت برنامه و دستور العمل آن از امام و اطاعت از او حاصل نمی شود این مرتبه از معرفت کامل که در کمال هم مراتب دارد بدون معرفت امام محقّق نخواهد شد.

بلکه حتّی دعا که هر کسی به حسب فقر و نیازی که دارد گمان می کند زبان آنرا دارد و می تواند با او سخن بگوید و حاجت بخواهد و همین طور هم هست همه با او مرتبط می شوند و بین بنده و خدا هر وقت بخواهد او را بخواند مانع و حجابی نیست و خدا ناله همه را می شنود.

آیا در همین دعا اگر راهنمائیهای امامان: و دعاها و سیره آنها در مقام عمل در اختیار ما نبود دعا در مرتبه ای بسیار نازل و از درخواست حاجتهای مادّی تجاوز نمی کرد و حتی بسا نیایش ها که با شؤون ربوبی مناسب نبود، و خلاف ادب و حاکی از نقص معرفت بود لذا در این

موضوع دلالتهای ائمه: و دعاهائی که از ایشان رسیده است بقدری دستگیری از بشر نموده است که بسا یک جمله از آن دعاها بقدری نورانیت می بخشد و افق بینش انسان را وسیع می سازد و بقدری انسان را از لذائذ معنوی بهره مند می کند که آفتاب جهان تاب، دید ظاهری او را آن چنان وسیع نمی سازد، و تمام لذائذ مادّی را نمی توان با لذّتی که از خواندن ویا شنیدن یک جمله از آن دعاها حاصل می شود برابر گرفت که اگر خارج از حدود این رساله نمی شد برخی از این دعاها را که به روح انسان پروازهای بلند می دهد و او را در بلندترین قلّه های مقام انسانیت می نشاند در اینجا یادآور می شدیم تا معلوم شود که این همه سفارش راجع به معرفت امام بی جهت نیست.

و سوّمین توضیح و توجیهی که برای این احادیث می نمائیم این است که عمده فائده معرفت الله و اثر آن در اعمال انسان ظاهر می شود و از میزان الزام او به اطاعت الهی و تسلیم و فرمانبری او از دستورات خدا ظاهر می شود، و مظهر کامل آن اطاعت از خلیفه الله است که توقف بر معرفت او دارد و خود معرفت او نیز اطاعت خدا است.

سیر عرفانی انسان به اطاعت کامل از اوامر و نواهی الهی، و تسلیم خالص در برابر فرمان او منتهی می شود چنانکه عبد خود را نبیند و مانند حضرت ابراهیم علیه السلام اگر مأمور به ذبح فرزند شد بی چون و چرا فرمان پذیر گردد و مانند اسمعیل ذبیح علی نبینا وآله

و علیه السلام که وقتی پدرش فرمان الهی را در ذبح او به او ابلاغ کرد بدون پرسش و بدون تأمّل گفت: (یا أبت افعل ما تؤمر) [۵] = «ای پدر به آنچه مأمور شده ای انجام ده».

این سیر عرفانهی از طریق معرفت امام و اطاعت او به مقصد می رسد و از گمراهی های گوناگون مصون می شود.

خداوند متعال ما را به معرفت اولیائش وبه معرفت امام زمان و ولی وقت، حضرت حجه بن الحسن المهدی علیه السلام که باب معرفت او است ملهم و راهنمائی فرماید و از معرفت خودش به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت امام و سپس، از معرفت امام به معرفت پیغمبر و از معرفت پیغمبر به معرفت خدا برساند.

پاورقی

[۱] نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه۱۵۲.

[۲] بحار الانوار، ج۵، ص۳۱۲، ب۱۵، ح۱ و علل الشرایع، ج۱، ص۹، صدوق علیه الرحمه در شرح و تفسیر این جمله می فرماید: یعنی اهل هر زمانی بدانند که خدا آن کسی است که آنها را در هر زمان بدون امام معصوم نخواهد گذارد پس کسی که خدائی را پرستش نماید که بر خلق به وسیله نصب امام معصوم اقامه حجّت ننماید پس عبادت و پرستش غیر خدای عز و جل را نموده است و علامه مجلسی ۱ در بحار، ج۲۳، ص۸۳، می فرماید: شاید تفسیر «معرفت خدا» به «معرفت امام» برای بیان این نکته باشد که معرفت خدا حاصل نمی شود مگر از جهت امام، ویا برای بیان اینکه انتفاع از معرفت خدا مشروط است به معرفت امام علیه السلام و در ص۹۳، از کراجکی علیه الرحم این بیان را بطور

وافی نیز نقل فرموده است.

وبه نظر این حقیر ممکن است از این جهت باشد که معرفت امام مبتنی است بر معرفت خدا به ولایت و حاکمیت بر کل عباد، و امامت و ولایت او نیز ظهوری از ولایت مطلقه و کلیه الهیه و مبتنی بر آن می باشد و معرفت امام به این ارتباط و ابتناء معرفت الهی و اقرار به حاکمیت و ربوبیت کامله و رحمانیت و رحیمیت و هدایت خدا است، و بدون این ارتباط معرفت امام حاصل نمی شود این معرفت اثبات صفات جلالیه و جمالیه خدا و نفی شریک برای خدا در ولایت و حاکمیت است.

[۳] توحید صدوق، طبع جدید، ص ۲۹۰.

[۴] کافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

[۵] سوره صافات، آیه ۱۰۲.

راههای شناخت امام

به نظر می رسد که هر حقیقت و واقعیتی خواه وجود غیبی خارجی داشته باشد یا از امور عقلیه باشد از راهی از راههای شناخت مناسب خود مانند حسّ و تجربه و فطرت و عقل و خواب و وحی قابل شناخت می باشد. بدیهی است این نظر به این معنی نیست که بگوئیم همه اشیاء و حقایق از این راه شناخته شده اند بلکه مقصود این است که معرفت هر یک از اشیاء و حقایق از یک یا بیشتر از این راهها امکان دارد مثلاً از راه وحی هر چیزی که خدا اراده شناساندن آن را به وسیله وحی فرموده باشد شناخته می شود.

در معرفت امام هم از راههائی که در اختیار بشر است شناخت او امکان دارد، و عمده راههائی که مورد استفاده قرار گرفته، و از آن امام شناخته می شود سه راه است:

اوّل نص است، یعنی تعیین و تصریح

و اعلام پیغمبر که مفادش خبر دادن از جعل و نصب الهی یا جعل و نصب امام به امر الهی است که فرق آن با اوّل این است که در اوّل جعل و نصب بدون واسطه انجام شده و فعل الهی است بدون واسطه ولی نصّ پیغمبر مثل خبر دادن از آن است. و در دوّم فعل الهی است به واسطه پیغمبر است که به امر الهی انجام می شود و استناد آن به خدا نیز مثل بسیاری از افعال ملائکه به خدا صحیح است چون به امر خدا انجام می دهند و مترتّب و متفرّع بر آن مطلب است، نصّ هر امام بر امامت امام بعد از خودش.

اعتبار و دلالت نصّ بر امامت، یک امر بسیار منطقی و عرفی و خرد پسند است که با توجه به بحثهای گذشته که گفتیم حاکمیت مخصوص الله است و صاحب اختیار حقیقی همه و هر چیز و هر شأنی از شؤون خلق است کاملاً واضح می شود زیرا تصرّف هر کس در آنچه مربوط به او است و تعیین هر گونه قرار و برنامه راجع به آن معتبر است و این امر نظیر اعتبار اقرارهای مردم نسبت به نفس یا مال خودشان می باشد که به غیر از اینکه از طریق خودشان شناخته شود راهی ندارد و کسی را در آن حق چون و چرا گفتن نیست.

بنا بر این در اعتبار بر این راه جای هیچ گونه خدشه و تردیدی نیست هر چند در «منصوص علیه» کسی که نصّ بر او شده باشد اختلاف انظار پیش بیاید.

دوّم از راههای معرفت امام معجزه است، که ظهور آن به

دست کسی که مدّعی امامت باشد دلیل بر صدق ادّعای او است یا به بیان بعض بزرگان، دلیل بر نصّ و نصب او از جانب خدا است [۱] زیرا در این مسأله دو نظر است یکی اینکه معجزه مستقلاً دلیل بر امامت است و دیگری اینکه دلیل اصلی، نصب و نصّ پیغمبر یا امام سابق است و معجزه دلیل بر نصب است که اگر نصّ مفقود باشد و معجزه باشد معجزه دلالت دارد بر اینکه نصّ بر صاحب معجزه بوده است و به دست ما نرسیده است.

«قلت لابی عبدالله علیه السلام لای علّه أعطی الله عزوجل أنبیائه ورسله وأعطاکم المعجزه؟ فقال: لیکون دلیلاً علی صدق من أتی به والمعجزه علامه لله لا یعطیها الا أنبیائه ورسله وحججه لیعرف به صدق الصادق من کذب الکاذب [۲] = به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم به چه علّتی خداوند متعال به پیغمبران و فرستادگانش وبه شما معجزه عطا کرد؟ فرمود: براین اینکه دلیل باشد بر راست گوئی کسی که آن را آورده است، و معجزه علامتی است (نشانی است) از برای خدا، عطا نمی فرماید آن را مگر به انبیاء و رسولان و حجتهای خودش تا شناخته شود به وسیله آن راستی راستگو از دروغ دروغگو».

راه سوّم از راههای شناخت امام: اخلاق و کردار و روش و رفتار و وضع زندگی و صادرات علمی یکی از راههای شناخت امام است برای آنان که اهلیت تشخیص را داشته باشند، و بتوانند از اخلاق و اقبال و معاشر و سلوک و گفتارها و سخنرانیها و برخوردهای گوناگون، صاحب این مقام را بشناسند مثلاً در اثر مطالعه دقیق و عمیق

در زنـدگی مولای متّقیان و سـرور اولیاء حضـرت علی علیه السـلام و خطبه های آن حضـرت در معارف و الهیات و عـدالت و زهد و شـجاعت و فداکاری در راه حق و سایر ابعاد شخصـیت بزرگ و وسیع آن حضرت، اهل بینش و آگاهی و دانش امامت او را بر همه اصحاب و همه مسلمین تصدیق می نمایند هم چنین در زندگی سایر امامان: این معنی کاملاً حاصل است.

و شاید همین باشد معنی حدیث شـریفی که از حضـرت صادق علیه السلام روایت شده است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«اعرفوا الله بالله، والرسول بالرساله، واُولی الامر بالامر بالمعروف والعدل والاحسان» [۳].

در معنای این حدیث شریف چند احتمال است که بطور اجمال به آنها اشاره می شود:

اول اینکه خدا را بشناسـید به خدائی و صـفات جلال و جمال و شؤون او یعنی او را چنانکه هست وبه صفات ثبوتیه و سلبیه ای که دارا است بشناسـید (یعنی باید چنین معرفتی تحصیل کند) و پیغمبر را نیز به شأن رسالت و مقام پیغمبری بشناسید که رسول خـدا و فرسـتاده خـدا اسـت و رابـط بین خـالق و مخلـوق و واسـطه بین خـدا و بنـدگان او است. و اولی الامر را به اینکه امر به معروف می نماینـد و به عـدل و احسان عمل می کننـد بشناسـید که اگر از خـدا و پیغمبر و اولی الامر از شـما سؤال شد پاسـخ دهیـد که خـدا، خـدائی و صاحب اختیاری و پادشاهی و مالکیت همه را دارد و همه به او نیازمنـد، و او از همه بی نیاز و جامع جمیع صفات کمال، و منزّه از تمام نواقص است و

پیغمبر (حضرت محمد بن عبدالله صلی الله و علیه و آله) از سوی خدا رسالت دارد و آورنده پیام و رساننده وحی خدا است. و دوازده امام و اولی الامر، بزرگوارانی هستند که امر به معروف و عدل و احسان می نمایند.

بنا بر این احتمال، بر اهل فن و تفطّن، علّت اینکه «رسول» به لفظ مفرد و «اولی الامر» به لفظ جمع آورده شده و لطف عبارت حدیث معلوم می شود.

احتمال دوّم این است که خدا را به خودش وبه ذات خودش بشناسید که او روشن تر و معروف تر از هر چیز است چنانکه از منصور بن حازم نقل شده است که گفت:

«ان الله جل جلاله أجل وأعز وأكرم من أن يعرف بخلقه بل العباد يعرفون بالله [۴] = همانا خداوند متعال، بزرگوارتر و عزیزتر و گرامی تر از آن است که با مخلوقاتش شناخته شود بلکه بندگانش به وسیله او شناخته می شوند».

و چنانکه در دعای عرفه، سید الشهداء الموحدین علیه السلام به درگاه خداوند عرضه می دارد:

«أيكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك ومتى بعدت حتى تكون الاثار هي التي توصل اليك = آیا چیز دیگر می تواند ظاهرتر از خود تو باشد تا او وسیله ظاهر نمودن تو گردد کی پنهان هستی تا نیازمند برهان باشی که بر تو دلالت کند و کی دوری تا به وسیله آثار بر تو برسند.

بنور شمع کی خورشید تابان

کند پیدا کسی اندر بیابان

برم من از مؤثر پی به آثار

بظاهر گر چه بر عکس است این کار

ظهور جمله اشیا بنور است

چگونه نور از

آنها در ظهور است

اگر برهان لمّی جلوه گر شد

نباید بهر انّی خون جگر شد

تصوّر را در اینجا چون گذر نیست بجز لفظ انّی و لمّی دیگر چیست [۵].

و پیـامبر را به رسالتش یعنی چگونگی دعوت و شـریعتش بشناسـید و اولی الامر را به امر به معروف و عـدل و احسان بشناسـید یعنی از عمل و سیره و رفتار و کردارشان بشناسید.

احتمـال سوم این است که خـدا را بشناسـید به خـدا، یعنی به کارها و افعال او وبه آیات او که در آفاق و انفس است چون اگر چه فعل، و آنچه از آن حاصل می شود غیر فاعل است امّا چون فاعل فعل و آفریننـده آیت او است، از این جهت وقتی خـدا را به افعـالش وبه آثـارش بشناسـیم به خـدا شـناخته ایم وبه چیز دیگر نشـناخته ایم چون چیز دیگری غیر از آثـار خـدا و آیات او امکـان وجود نـدارد. و پیغمبر را بشناسـید به رسـالتش یعنی کارهـای پیـامبرانه و اعمـال و روشـش را در انجـام وظیفه رسـالت ملاحظه کنید و اولوا الامر را نیز به کارهایشان در واداشتن مردم به کارهای نیک و عدالت و احسانشان بشناسید.

و فرق بین احتمـال اوّل و دو احتمـال دیگر این است که احتمـال اوّل راجع به این است که خـدا و پیغمبر و اولوا الامر را به چه اوصاف و شؤونی باید شـناخت و چگونه معرفی باید تحصـیل کرد! اما احتمال دوّم و سوّم مبنی بر این است که خدا و پیغمبر و امام را به همان شؤون و اوصافی که دارند از چه راهی باید شناخت. بنا بر این حدیث شریف اگر مفاد آن این باشد

که اولی الامر را باید دارا و واجد این صفات شناخت، وجود این صفات بطور مطلق و کامل در شخصی با ادّعای مقام امامت دلیل بر صدق ادعای او می باشد مع ذلک باید توجه داشت که راه برای عموم همان نصّ و معجزه است و چنانکه بعضی مثل مرحوم آیت الله پدرم فرموده اند راه سوّم راه خواص و اشخاص بسیار آگاه و متوجه به جوانب و اطراف امور و متفطّن است و چون احاطه کامل بر اخلاق و کردار اشخاص امکان پذیر نیست، و نظرها در حکایت اخلاق و رفتار از مقام معنوی اشخاص مختلف است لذا آنچه باید به آن خصوص در مقام احتجاج بیشتر اعتماد کرد همان نص و معجزه است.

علاوه بر این راه سوم الزام بر تبعیت فوری و تعبدی ندارد زیرا ممکن است اشخاص در قبول نکردن ایمان عذر بیاورند که باید بررسی کنیم و مجالست و مباشرت بنمائیم تا ایمان بیاوریم به خلاف نصّ و معجزه که به مجرد اینکه محقّق شد، ایمان به صاحب آن واجب می شود علاوه بر اینکه در مورد معجزه که دلیل بر صدق مدّعی نبوّت است آیات متعددی دلالت دارد. مثل این آیه:

(لقد أرسلنا رسلنا بالبینات) [۶] = «همانا ما فرستادگانمان را با دلیل و برهان فرستادیم».

و بر نصّ و بشارت پیغمبران سلف بر نبوت حضرت رسول اکرم صلی الله و علیه و آله نیز آیاتی دلالت دارند مانند:

(الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراه والانجیل) [۷] = «پیغمبری که اسم او را در تورات و انجیلی که نزد آنها است نوشته می یابند».

و مانند: (ومبشراً برسول یأتی من بعدی اسمه

أحمد) [۸] = «مژده می دهم شما را به پیامبری که بعد از من می آید و اسمش احمد است» که از قول حضرت عیسی علی نبینا وآله وعلیه السلام حکایت فرموده است.

و مانند: (الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون أبنائهم) [۹] = «گروهی که کتاب به آنها دادیم (یهود و نصاری) محمد را می شناسند بدان گونه که فرزندان خود را می شناسند».

و امّا در مورد اخلاق کریمه و رفتار و کردار سالم و معتدل آیه ای در نظر ندارم که به صراحت از آن استفاده شود صرف اخلاق کریمه اگر چه نصّ و معجزه نباشد راه شناخت است، و مانند نصّ و معجزه می توان به آن احتجاج نمود.

هر چند از این راه هم برای افراد خاصّی یقین حاصل می شود مثل کسانی که معاشرت تام با مدعی نبوّت داشته یا مطالعات وسیع و عمیق در تاریخ او کرده باشند چنانکه حضرت خدیجه در مقام استدلال به صحّت و حقّانیت نبوّت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله و علیه و آله به آن استدلال فرمود و شکی در صدق گفتار پیغمبر صلی الله و علیه و آله نکرد البته سوابق و دلائل دیگر نیز خدیجه علیها السلام را که به انتظار روزی بود که شوهر عالیقدرش مبعوث به رسالت گردد راهنمائی می نمود و هر یک کافی بود مع ذلک این استدلال از آن بانوی آگاه دل و روشن بین در ردّ بعض احتمالات نقل شده است، وبه هر حال دلیل برای همه همان نصّ و معجزه است، و اخلاق و صفات حمیده و افضل و اکمل و برتر بودن از دیگران

از شرایط نبی و امام است و فقدان، آن دلیل عدم نبوّت و عدم امامت است.

پاورقی

[۱] معجزه را بعضـی اصطلاحاً بر خرق عادتی که از پیغمبر در مقام تحدّی و هنگامی که قوم، طلب آیت و علامت بر راستی و صـدق مدعی پیغمبری بخواهند اطلاق می نمایند، و به خوارق عاداتی که از پیغمبر پیش از مبعوث شدن به دعوت، صادر شود هر چند دلیل بر نبوّت او شمرده می شود «ارهاص و ارهاصات» می گویند، و خوارق عادات صادر از ائمه: را معجزه اطلاق می نمایند، و خوارق عادات صادر از دیگران را کرامت می گویند.

[۲] علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۲، باب ۱۰۰.

[۳] کافی، ج ۱، ص ۶۶، باب «انه لا یعرف الا به».

[۴] کافی، ج ۱، ص ۸۶.

[۵] از گنج دانش مرحوم پدرم آیت الله آقای آخوند ملا محمد جواد صافی علیه رحمه الله و رضوانه.

[۶] سوره حدید، آیه ۲۵.

[۷] سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

[۸] سوره صف، آیه ۶.

[۹] سوره بقره، آیه ۱۴۶.

امامت خاصه

پس از بررسـی مسأله نیـاز جـامعه به امـام و شـرائط و اوصـاف امام و لزوم تعیین آن از جانب خـدا و مباحث کلی دیگر که به مجموع آن بحث امامت عامّه می گویند و بطور اجمال به مباحث آن اشاره کردیم، امامت خاصّه مطرح می شود.

بحث در امامت خاصّه در این است که بعـد از اینکه نیاز جامعه به امام ثابت شد و اوصاف و شـرایط امام معلوم گردید و ثابت شـد که تعیین و نصب امام بر حسب حکمت و لطف بر خـدا لازم است و هیـچ عصـر و زمانی خالی از وجود امام نمی باشـد و معرفت و شناسائی امام و اطاعت افراد و او را الگو قرار دادن

بر همه واجب است پس بر هر کس لازم است صاحب وقت و ولی زمان و امام عصر خود را که خدا او را منصوب کرده وبه نصّ پیغمبر صلی الله و علیه و آله یا امام قبل، نصب او ثابت شده است بشناسد.

در اینجا می گوئیم فرقه محقّه و طایفه حقّه اثنی عشریه معتقدند که در این امّت بعد از پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله صلی الله و علیه و آله و سلم دوازده نفر به ترتیب از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تا امام دوازدهم حضرت مهدی حجه بن الحسن علیهم الصلاه والسلام امام و ولی وقت و صاحب الزمان و خلیفه و وصی رسول خدا صلی الله و علیه و آله می باشند.

و دلائل و براهین بر امامت آن بزرگواران بسیار است که با توجه به آنچه در بحث امامت عامّه به آن اشاره به تعدادی ادّله اشاره می کنیم:

۱ با توجه به اینکه ثابت شد امامت منصبی است الهی و ولایت از جانب خدا و مقام خلیفه اللهی است وبه نصب و تعیین خدا و نصّ پیغمبر صلی الله و علیه و آله صورت پذیر است و حتماً این نصب که با هدایت الهیه و ربانیت و رحمانیت و رحیمیت و حکمت و علم و سایر صفات جمالیه او ارتباط دارد از سوی خدا انجام شده است می گوئیم به اتفاق مسلمین بر غیر از این دوازده نفر (ائمه اثنی عشر:) تنصیص و تعیینی نرسیده است. علیهذا این دوازده نفر منصوب از جانب خدا می باشند چون اگر آنها نیز منصوب نباشند امّت بدون امام و زمین بدون

حجّت باقی خواهـد مانـد و علاوه قطع فیض و نقض غرض و نقص هـدایت و ربانیت و رحمانیت الهی خواهـد بود و چون این امور همه فاسد و باطل است پس منصوب بودن آن بزرگواران و امامتشان حق و ثابت است.

۲ چنانکه در امامت عامه ثابت شـده است امام باید معصوم باشد با توجه به اینکه برای غیر از این دوازده نفر برای احدی سوای رسول خـدا صـلی الله و علیه و آله و حضـرت زهرا علیها السـلام ادعای مقام عصـمت نشده است وبه اتفاق مسـلمین غیر از این دوازده نفر همه افرادی که زمامـداری یافتنـد یا مـدّعی آن بودند معصوم نبودند امامت در تمام اعصار بعد از رسول خدا صـلی الله و علیه و آله در این دوازده نفر انحصار و امتداد خواهد داشت.

۳ بر حسب احـادیث ثقلین و احادیث امان و روایات دیگر هیـچ گاه زمین از شخصـی از اهل بیت پیغمبر صـلی الله و علیه و آله که عدل قرآن باشد خالی نخواهد ماند و در طول چهارده قرن و اندی که بر اسـلام گذشـته مسلمین کسی را غیر از دوازده نفر عدل قرآن نشمرده اند، و عدم افتراق از قرآن را در حق کسی نگفته و کسی را غیر از این دوازده نفر به این صفت نشناخته اند. بنا بر این این شأن در این دوازده نفر امتداد دارد.

۴ بر حسب روایات معتبر و صـحیح و متواتر شیعه و اهل سنّت رسول اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم مکرر تنصیص به امامت ائمه اثنی عشر: فرمود و علاوه هر امامی بر امام بعد از خود و بلکه بر

امامان بعد از خود تنصیص و تصریح فرموده تا نوبت رسید به امام یازدهم حضرت امام حسن عسگری علیه السلام که او نیز امامت فرزند عزیزش حضرت مهدی بقیه الله علیه السلام را مانند پدران بزرگوارش تسجیل و تنصیص کرد که در واقع حضرت صاحب الامر از سوی پیغمبر خدا صلی الله و علیه و آله و یازده امامی که بعد از رسول خدا صلی الله و علیه و آله امامتشان ثابت است به امامت معرفی شده اند و لذا طبعاً نصّ بر امامت آن حضرت از نصّ بر امامت سایر ائمه: بیشتر است و همه نصوصی که در اعلام امامت ائمه قبل از آن حضرت است حتی نصوص غدیر و ثقلین بطور مستقیم ویا غیر مستقیم نصّ بر امامت حضرت مهدی ارواحنا فداه می باشد و جالب این است که علاوه بر نصوص اسلامی بر امامت ائمه اثنی عشر در کتب عهد عتیق و جدید نیز بر امامت این بزرگواران از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تا حضرت ولی الله مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف در موارد متعدد به صراحت و اشاره تنصیص شده است [۱].

۵ چنانکه گفته شد یکی از راههای شناخت امام، معجزه است و بر این اساس معجزات بسیار و بی شماری که از ائمه طاهرین: صادر شده و صدور آنها بر حسب روایات متواتر قطعی و مسلّم است، از دلائل قطعی امامت آن بزرگواران است.

هر کس به کتابهای حدیث و تاریخ مراجعه نماید این موضوع بر او مثل آفتاب روشن می شود بسیاری از معجزات امیر المؤمنین علیه السلام و خبرهای آن حضرت از غیب، و وقایع آینده،

و معجزات سایر ائمه: در کتابهای اهل سنّت نیز ثابت و ضبط است و قابل هیچگونه تردید نمی باشند و امامت امام عصر عجل الله تعالی فرجه از طریق معجزه نیز ثابت است هم معجزاتی در عهد پدر بزرگوارش، و هم معجزاتی که در زمان غیبت صغری و سپس معجزاتی که در عصر غیبت کبری از آن حضرت صادر شده است بسیار است و صدها مورد آن را در کتابهای معتبر می توان احصا کرد علاوه بر آنچه خودمان در دوره عمرمان دیده یا شنیده ایم. بدیهی است برای شناخت امری مثل معجزه راهی جز خبر افراد موثق و مورد اعتماد و تواتر، ویا مشاهده و دیدن نیست که در مورد معجزات ائمه: و شخص حضرت مهدی علیه السلام این دوره کاملاً و بطور باور آور و شناخت بخش موجود است هم به وسیله نقل دیگران در طول چهارده قرن وهم به وسیله مشاهدات عینی خودمان به معجزاتی که در اثر توسّلات به حضرت مهدی و سایر ائمه: از أن بزرگواران و حتی از امام زادگان صادر شده است علم و یقین داریم، و هر کس هم در این راه وارد شود و بررسی نماید و معجزات

یک نفر از ائمه مثل حضرت رضا علیه السلام را که در عصر ما صادر شده است تحت مطالعه در آورد برای او شبهه و شکی در امامت همه آن عزیزان درگاه خدا باقی نخواهد ماند.

۶ در راههای معرفت امام گفتیم که یکی از راههای معرفت امام برجستگی و فوق العاده بودن او در اخلاق کریمه و صفات عالیه است که متخصصان در حکمت عملی و استادان تربیت و

مربیـان بزرگ اخلاـق و آگاهـان به ملکـات فاضـله و کمالاـت نفس و جهات مربوط به تعادل اخلاق و انحرافاتی که از جهت افراط یـا تفریط پیـدا می شود درک می نماینـد که صاحب این روش و رفتار انسانی است الهی، و بشـری است ملکوتی که در اوج مقـام انسـانیت و فضائـل آدمیت قرار گرفته است و گاه بعض انسانها در این فضـیلت به حـدّی اوج دارنـد که وضع اخلاق آنها با مقایسه به دیگران خارق عادت است.

از مطـالعه و بررسـی سـیره و سـلوک و معاشـرت و اخلاـق و حالات ائمه: و مواضع و مواقفی که بر حسب مناسـبات مختلف با دوسـتان و دشـمنان و مسلمانان و کفار داشتند به خوبی روشن می شود که هر یک از آنان تجسّم دعوت قرآن و رسالت اسلام و نمایش اکمل تکامل انسان و عالیترین نمونه تفوق و تعالی بشر به کلّ مخلوقات بودند.

در زهـد و تقوی و گـذشت و پـاکی و پاکـدامنی و خلوص نیت و عبـادت و اطـاعت از خـدا و دلسوزی برای جـامعه و از خود گذشـتگی و فـداکاری برای اسـلام و شـجاعت و امـانت و صـداقت و علـم و حلـم و بردبـاری و شـکیبائی و خویشـتن داری، و اسـتقامت و پایداری و حبّ فی الله و بغض فی الله و حمایت از حق و عدل و ایثار، و قناعت و تواضع و رضا و تسـلیم و توکّل و تفویض، سرآمد تمام بنی نوع بشر و سرمشق تمام فضائل و هدایت افعالی الهی می باشند.

کتابهای بزرگ در شرح اخلاق و سجایای ملکوتی و فضایلشان کافی نیست، و هر چه گفته اند و نوشته اند اندکی از

بسیار و یکی از بی شمار است.

این شرح بی نهایت کز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران آن در عبارت آمد

وبه گفته شاعر عارف دیگر:

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

بلندی مقام معرفت و تقرّب آنها را به خداوند از روش تضرّعشان به درگاه خدا و مناجات هایشان و نیایش و ستایششان و از مضامین دعاهاشان و از آنچه از خدا می خواستند و حاجت هائی که از او می طلبیدند می توان شناخت.

دشمنانشان و سیاستمداران جبّار و ستمکاری که وجود آن بزرگواران، و آن همه مظاهر پاکی و خیر خواهی و هم نوائی و هم صدائی با مستضعفان را برای حکومت و سلطه و استکبار خود خطر می دیدند نیز به فضل آنها و علمشان و کمال اخلاقشان اعتراف می نمودند.

راست ترین مدایح و اشعار، اشعار و مدایحی است که امثال فرزدق و دعبل، کمیت و سید حمیری در آن دورانهای فشار و اختناق در مدح آن بزرگواران سروده اند، هیچکس نتوانست به فرزدق بگوید قصیده میمیه تو در مدح امام زین العابدین مبالغه است حتی بنی امیه اگر چه او را زندانی کردند امّا نتوانستند مضامین اشعار شیوا و رسای او را انکار کنند.

در این باب می توانید به صدها و هزارها کتاب شیعه و اهل سنّت، خصوص کتابهای اهل سنّت که در مناقب اهل بیت و ائمه اثنی عشر: نوشته اند مراجعه نمائید مانند کتاب کفایه الطالب گنجی شافعی و کتاب مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی، و کتاب الفصول المهمّه ابن صباغ مالکی، و مناقب ابن مغازلی شافعی و تذکره الخواص

سبط ابن جوزی و الاتحاف شبراوی، و روضه الاحباب خواجه محمد پارسا، و نور الابصار شبلنجی، و کتاب اهل البیت توفیق ابو علم، و الصواعق المحرقه، و کتابهای دیگر.

لذا در اینجا سخن را با گفتاری که شبراوی شافعی شیخ اسبق ازهر از یکی از اهل علم نقل کرده است پایان می دهیم:

«ان آل البیت حازوا الفضائل کلها علماً وحلماً وفصاحه، وذکاء وبدیهه وجوداً وشجاعه فعلومهم لا تتوقف علی تکرار درس، ولا یزید یومهم فیها علی ما کان بالامس بل هی مواهب من مولاهم من أنکرها وأراد سترها کان کمن أراد ستر وجه الشمس فما سألهم فی العلوم مستفید ووقفوا، ولا جری معهم فی مضمار الفضل قوم الا عجزوا وتخلفوا وکم عاینوا فی الجلاد والجدال اموراً فتلقوها بالصبر الجمیل، وما استکانوا وما ضعفوا تقرّ الشقائق اذا هدرت شقائقهم وتصغی الاسماع اذا قال قائلهم ونطق ناطقهم سجایاً خصهم بها خالقهم».

مضمون این گفتار این است که اهل بیت همه فضائل را از علم و حلم و جود و ذکاوت و شجاعت و فصاحت و صباحت و بدیهه گوئی را دارا شدند، علوم ایشان درسی و تحصیلی نیست، و امروزشان بر علوم دیروزشان نمی افزاید بلکه این علوم موهبت هائی از خدایشان است هر کس انکار علوم آنها را بنماید مانند کسی است که بخواهد آفتاب را بپوشاند هرگز کسی که در مقام استفاده علمی بود از آنها پرسشی نکرد که آنان در جواب در بمانند و عاجز شوند، هیچ قوم و گروهی با ایشان در میدان مسابقه فضل شرکت نکرد مگر آنکه ناتوان شد و عقب ماند، و چه بسیار چابکی ها و گستاخی ها و حملات و

جدال هائی که دیدند وبا صبر جمیل با آن برخورد نمودند و بیچاره و ضعیف نگشتند هر زمان که خروش و غرّش آنها برآید همه خروشها و غرّشها آرام گیرد و وقتی که گوینده ناطقشان زبان به درّفشانی باز کند و سخنرانی نماید همه گوشها به اصغا درآیند و همگان به آن گوش فرا دهند سجیتها و خصوصیت هائی است که خدا ایشان را به آنها مخصوص گردانیده است.

پیش رویت دیگران صورت بر دیوارند

نه چنان صورت وسنّی که تو داری دارند

تا گل روی تو دیدم همه گلها خارند

تا تو را یار گرفتم همه یا را غیارند

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

پاورقی

[۱] در این موضوع به کتاب هائی مثل انیس الاعلام و سیف الامه وبه نوشته ای از نویسنده به نام «اصالت مهدویت»

و بطور مستقیم به خود کتب عهد عتیق و جدید رجوع شود.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹